ضربت دست توکر دستان بدیدی در مصاف
مرغ روحش درزمان از بیم بشکستی قفس

در بعضی نسخه بجای ضربت صولت و عوض کلمه دست لفظ بازو دیده شد و در نسخه
مصرعه ثانیه بجای لفظ درزمان کلمه بیکمان واقع است و بحسب این هر دو نسخه
متحد اند ضربت بالفتح بمعنی زدن و استان و دستان در بیان بیت گذشت
مصاف بفتح میم و تشدید فا جمع مَصَف بمعنی ایستادن گاه در جنگ کذا
فی المنتخب روح بضم راء مهمله بمعنی جان زمان بمعنی وقت و درزمان بمعنی فور همانوقت
مستعمل شده و گمان هرچند طرف راجح را گویند لیکن مصنف رحمة الله درینجا بمعنی
شک گرفته است قفس بفتحتین آنچه مرغ وحشی را در ان کنند کذا فی المنتخب بدانکه
هرچه در ذهن مرتسم شود اگر وجود و عدم وی برابر است یعنی نبودن او متیقن باشد
و نه نابودن او بدرجه یقین بود مسمی گردد بشک و اگر یقین او روی دهد خواه
باعتبار وجود و خواه به نسبت عدم بحیثیتی که بازاله مزیل زایل و مرتفع نشود
و مطابق واقع هم بود و احتمال جانب مخالف نیز بوی عارض نگردد و انچنین یقین
را در عرف جزم گویند و اگر محتمل بود جانب مخالف نیز گو که احتمال ضعیف باشد
درینصورت راجح بکمال تعبیر نمایند و جانب مرجوع را وهم نامند و اگر زایل شود
بازاله مزیل تقلید گویند و اگر مطابق واقع نبود جهل مرکب نامند و توضیح این تنقیح
در کتب حکما است لولا غرابت المقام لاثبت بها الکنون بدانکه زور بازوی

ان مظهر قدرت

ان مظهر قدرت ایزدی نه بمرتبه ایست که زبان قلم در تقریر ان نشاید و نیروی ان مظهر قوت
صمدی نه بحدیست که بیان رقم منتهای تحریر ان بیابد کو ادراک که کنار بحار ان منبع
انوار بداند کجا احساس که خود را بمنزل عرفان او رساند لهذا شمه از ان ظاهر بنماید
و لب به بیان ان میگشاید مرویست از ثقات رواة که روزی شیر رب امیر عرب
علیه السلام در بادیه سیاحت مینمود و زنگ شقاق از اینه اهل نفاق می زدود
ناگاه خالد نامی از گردن کشان عرب با لشکری نیز وارد صحرا گردید و امیر کبیر اعدا را
بدید لشکر بگذاشت و با عمود اهنی که داشت اسب را جهاند و خود را قریب
مرکب حضرت امیر علیه السلام رسانید تا مقابله کند و عمود مطرود بر ملازمان جناب
امیر علیه السلام زند شیر یزدانی فجارة بقدرت ربانی توسن عزم در تاخت و عمود قوت
ید الهی عمود از وی گرفته چون قلاده در گردنش انداخت خالد جمله اهنگران
را طلبید تا علاجش نمایند و المر زخم از جانش رها بیند هر چند بجد تمام جهد کردند
سودی نبردند گفتند تا این را در اتش ننهیم بیرون اوردن نتوانیم و همین که
در اتش اندازیم نقد جان را در بوطه هلاکت بگذاریم تیمار ربانیچنین بیمار
همان تشخیص نماید و تفضل مهم این بر غم همان کس کشاید که بقهر او اشتداد این
عذاب بر وید و غضب پر تعب او درع هلاکت بر جبین جان این مهین
نهاد ان ملعون جمعی از اصحاب مستطاب را وسیله نجات ساخته بحضور پر نور
ان شفیع هر دو جهان بر ود و عجز و الحاح بی شمار پیش اورد جناب امیر علیه السلام

بدو انگشت صوت او را نجات بخشید و از زخم مهر توام رهانید و سهو در بعضی کتب معتبر مذکور است
که پادشاه بربر با میر کبیر عرض نمود در ین زمین اژدری هست که هیچکس یارای کشتن
او ندارد و احدی تاب مقاومت وی نیارد تمام شهر ویران است و همه مردم ازو
حیران امیر کبیر علیه السلام فرمود باذن الهی همین زمان ازین بلای ناگهان نجات میدهیم
و عازم کشتن وی میشوم چنانچه چند میل تشریف برد بصحرائی اژدری دید که چشم خلقت
بدین مهابت ندیده و گوش فلک برین خروش نشنیده و سرش مانند گنبد بلند
کفچه انش نهایت خشمناک و تند نیشی داشت در دهن چون تیغ دو دم شاخی
داشت بر تن چون کوه اعظم شعله نفسش جانسوز انفاس زبانه دهنش
جگر دوز سینه هراس جناب ولایتماب اسم اعظم بر زبان جاری ساخت
و بیک حمله اژدر را از پا در انداخت و بنوعی بر زمین زد که قلاب دهنش پاره پاره
گردید و جان از تنش دوری گزید و پوست سر و تن او را کشنده پیش حاکم آورد
و زخم این فتنه دیرین از دلهای عالم سترد حاصل معنی بیت توئی آنکه قدرت
قوت تو مشید ارکان دین متین و قوت قدرت تو موئید بنیان شرع مبین
از شکوه صولت جان اعدا بیتاب و از تاب هیبت تو شان اشقیای آب
ز شجاعت آن عالی مرتبت اگر بمعاینه دستان در آمدی [illegible] یقینکه همان زمان بفرط ترس طایر

روحش از قفس تن برآمدی قوله رحمة الله علیه

ور شکوهت را بمیزان معانی بر کشند

اژدره هفت کم آید

از رهِ خفت کم اید بوقبیس از یک عدس

شکوه بضم اول که بمعنی عز و شان است نیز روا است و بکسر اول که بمعنی ترس و بیم است
هم بجا است میزان بکسر میم اله سنجیدن یعنی ترازو معانی بفتح میم جمع معنی بفتح میم و کسر نون
بمعنی انچه مقصود باشد خفت بکسر خاء معجمه و فتح فاء مشدده سبکی بوقبیس بضم باء موحده
و فتح قاف و فتح باء موحده نام کوهی است در مکه معظمه و در اصل نام اهکری است از بنی مرحج
که در ان کوه خانه ساخته بود از ان باز ان کوه بنام وی مشهور گشت و کوه مذکور را
امین نیز گویند زیرا که حجر اسود را در ان به امانت گذاشته بودند کذا فی المنتخب عدس
بفتحتین دانه ایست معروف که در فرس منک و بهندی مسور نامند بدانکه
تقریر شکسته بار اچه یارا که بتحریر عظمت ان عز و دودمان حشمت گراید و زبان
قاصر بیان را کجا توان که ثناء رفعت ان زیب مسند ولایت نماید لیکن چون
کوشش عقیدت منوش منتظر اصغار غلامان فتوت دثار است بابی از دفتر
محامد ان ممدوح جن و بشر میگشاید و توهم یاس از خاطر سعادت اساسش
میبر باید مرویست از ابی عبدالله که در روز جنگ جمل نزد الحضرت علیه السلام
حاضر بودم ناگاه جماعتی از ملازمان الجناب رسیدند و باه و زاری نالیدند
که یا امیر المومنین ع تیر مخالفین بما میرسد و مجروح میکند و از ما احدی بی اجازت
ان فتوت مرتبت جرات نمیتواند نمود جناب ولایت ماب در جواب
این خطاب اصلا لب بسخن نگشود جماعتی دیگر از فرط تهور بحضور پرنور برخاستند

و رخصت حرب خواستند فرمود ای قوم ما دام که مامور امر الهی نشوم اقدام بحرب ننمایم
و تا مؤید بتائید نامتناهی رسالت پناهی صلی الله علیه و اله و سلم نباشم چگونه بقتال
پیش ایم منتظر نزول ملایکه ام رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مرا از ان خبر داده
و ابواب جنت پر عظمت بر روی من گشاده تا اعانت غیبی نه بینم و کلی از اسمان
نصرت لاریبی نبینم قایم بر همین زمینم دیری نگذشته بود که نسیمی وزید خوشبوتر از عود
و عنبر و شمیمی رسید از مشک اذفر حضرت امیر علیه السلام بعد از معاینه اثر فتح و ظفر
برخاست و اسب بمعرکه قتال در تاخت و تجارة جماعه معاندین را پراکنده و پریشان
ساخت و نیز مرویست از ابو سعید که در وقت توجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بموضع صفین همراه ان ضیا بخش مهر و ماه سعادت اندوز بودم و مراحل سفر فرحت اثر
می نمودم ناگاه مرور ان مظهر رب غفور بزمینی واقع شد که موسوم بود بکربلا امیر کبیر ع
فرمود این است موضع شهادت سید الشهدا و عبرات الم و قطرات
غم از چشم نورانی بارید و حسرت کنان با دل بریان خود را تا بصومعه راهبی
رسانید تمام لشکر امام از تشنگی نالید امیر کبیر علیه السلام عنان مرکب براهبی که
در ان صومعه میماند بگردانید راهب همین که خبر یافت بپای جان شتافت
انحضرت اولا از ابادی بوی پرسید بستر زنان اب طلبید راهب گفت
درین وادی ابادی کو و معموری کجا و اب سخت ناپدید است و نهایت
بعید حضرت مظهر العجایب توجهی بموضعی نمود که از تلهای ریگ معمور بود

بپای مبارک

ازانجا بشکوه و شان امیر هر دو جهان فهم نما و در زمره غلامان راسخ الاعتقاد ان مبداء
ایجاد بانقیاد درا حاصل معنی بیت توئی انکه نسیم عنایت بیغایت تو بر همه وزان
سیما بر سیمای مطیعان نیکوکار و صرصر قهر تو بر همه رسان علی الخصوص بر طاغیان اشرار
شقاوت اثار مبانی شکوه رفعت ان عالیمرتبت بیحد و بیکران و معانی فرد
عظمت ان والا درجت بیعد و بی نشان قصبات کمالات تو اگر
بمیزان بیان بسنجد بو قبیس با وجود گران سنگی برابر عدسی بر اید و سعت
شوکت تو اگر بقیاس قیاس کنند کوه قاف با بودن دور اطراف در جنب خفت در اید قوله رحمة الله علیه

گردان دریا عطایت موج بر گردون زند
لجه گردون در اکن نماید همچو خس

عطا بفتح عین مهمله بمعنی بخشش موج بفتح میم و سکون واو و جیم تازی گره کردن
اب گردون بفتح کاف پارسی بمعنی اسمان موج بر گردون زدن کنایت
از جوش نمودن و بحد افراط رسیدن لجه بضم لام و تشدید جیم تازی و های
مختفی دریاء ژرف گردان بفتح کاف عجمی بمعنی گردنده نماید بضم نون
بمعنی نظر اید خس بفتح خاء معجمه بمعنی خاشاک دشتی و رذیل را گویند و بعربی
کاه هوا را نامند بدانکه صیت اکرام ان مصدر انعام به مرتبه سامعه افروز
خاص و عام ست که بناطقه بزبان نفسی توان گشید و وسعت میدان
عطای ان منظهر جود و سخا بدرجه تسکین بخش مساکین و فقرا ست که بیارای

بیان و می توان دوید لیکن قلم شکسته رقم بذکر بعضی از حکایات بذل و ایثار آن
قدسی صفات که عالمیان را رسم عطا می‌آموزید و در ظلمت کده ناسوتی
چراغ همت اهل سخا می‌افروزید می‌پردازد و این را وسیله فلاح و ذریعه نجاح میسازد
از انجمله حکایت تصدق خاتم است که آنحضرت ع در رکوع بتمام نیاز و خشوع داده بود
و تفصیلش در ابیات بند اول گذشت و از کتب بعضی ثقات مسطور است که
نگین انگشتری که آن معدن جود و سخا در رکوع عنایت فرمود یاقوت سرخی بود
بوزن پنج مثقال و قیمت آن مساوی خراج ملک شام بود که سیصد خروار نقره و چهار
خروار طلا باشد و آن انگشتری از طوق ابن کنانه بود که جناب رسالت انتساب
علیه و علی آله سلام الله الملک الوهاب بحضرت ولایتمآب عنایت فرمود
و شیخ ابو جعفر محمد ابن یعقوب کلینی در تفسیر آیه انما ولیکم الله و رسوله از امام بحق
ناطق جعفر صادق علیه و علی آبایه و ابنایه سلام الله الملک الخالق بر اینوجه روایت
نموده که حضرت ولایت مرتبت در خانه نماز ظهر میگذارد و دو رکعت ادا کرده
بود که حله‌ای سایل عنایت فرمود و قیمتش هزار دینار بود و نجاشی آنرا بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم هدیه فرستاده بود و آنحضرت بحضرت امیر ع داده بود پس او سبحانه
در شان شاه هر دو جهان آیه مذکور فرستاد و تاج شهامت بر سر آن سریر نشین
ملک امامت نهاد و دیگر از جمله آثار عطای آن منبع جود و سخا این است
که روزی در سفر سایلی پیش حضرت امیر علیه السلام آمد و نانی طلب کرد بقنبر فرمود

نانی یابی داد و نیز

نانی نان درویش دارنش بده گفت یا امیر المومنین ع نان بر شتر است فرمود با شتر بده
گفت شتر در قطار است فرمود با قطار بده قنبر در ساعت دست از مهار بکشید و انزوا گزید
امیر المومنین ع بوی برسید چرا کناره گرفتی گفت ای بحر کرم و جود اندیشیدم مبادا امر انعام بوی
عطا نمائی و ابواب حرمان بر روی من گشائی و هم مرویست روزی آن شهسوار میدان
لا فتی با احبا سوار شده بنخلستان روان گردید چون مسافتی طی نمود و به نسیم نسیم
دلهای محبان مسرور فرمود ناگاه جوانی نمود گشت مسلح و مکمل بر اسب نشسته و گرز بر قربوس
زین بسته و خودی بر سر نهاده و با نیزه در دست ایستاده چون نظرش بر امیر عرب ع
افتاد ندا در داد که کیستی و از کجائی حسب و نسب خود بگو پیش از آنکه راه عدم
بپیمائی شهنشاه کون و مکان بان جوان بیجان فرمود از راه غرور در گذر و روی
بشاهراه هدایت انتباه آور تا رستگار باشی و تخم نجات در مزرع رفع درجات
کاشتی آن شقاوت شعار بعزم حرب در تاخت شیر الهی وی را همان زمان از پا
در انداخت و فرمود چه کسی و از کدام دیاری و چه پیشه و چه نام داری آن بد اختر
ساعتی چون ابر گریست امیر علیه السلام فرمود سبب گریه چیست عرض کرد که نام
من رعد جنگی است و از مغرب زمینم و سر آمد دلاوران هر کبیر و کهینم و گریستن
من نه از ترس جان و ننگ و عار است بلکه گریه من از هجر و فراق یار است
شاه مغرب زمین که مسمی برفیع است من برادرزاده اویم و بر فرمان وی
در تک و پویم شاه مذکور دختری دارد که از فرط جمال و وفور کمال مهر منیر را

ذره حقیر بیشمار در روزی شکار بودم و صید مینمودم ان دختر خوش اختر را بشکارگاه دیدم فریفته
حسن وی گردیدم ندانستم که ان سیمین تن جگرم به تیر غمزه خواهد دوخت و مرا در اتش
هجر خود خواهد سوخت طاقتم طاق گردید و جان بلب رسید نزد عمم رفتم و زبان طلب گشودم
و استدعای ان مه لقا نمودم در جواب گفت اگر میخواهی که آن لخت جگر که
رشک شمس و قمر است بتو دهم و تاج فخر بر سر تو نهم تنها بمکه ره بسپار و سر علی ابن
ابیطالب بیار و تا حکم امر من نبری ز من جهد بکاری نبر تمنای جان افزای بدست نیاری
من بهوای وصال برین امر بی زوال عازم شدم و مدتی بسر بردم اثری از ان
پدید نگردید و بوی بمشام جان بیجان نرسید شب و روز راه می سپاردم و در
فراق ان بخوبی طاق اشک حسرت می بارم چون ترا دیدم اندیشیدم که مرکب
بستانم و ترا بطلب علی روانه گردانم تا بید انمائی و عقده جانم بگشائی لیکن
معلوم میشود که پایم در زنجیر تقدیر خواهد فشرد و بدینگونه درد و غم خون جگر خواهد خورد
ان شهسوار میدان شجاعت و فتوت و میر سامان شهامت و مروت
چون این بشنید پیاده گردید و فرمود که علی منم الکنون شمشیر از نیام برارم و سرم
از تن بردار که من خود را بر بساط رضای ذو المنن کشیده ام و بارها سر بدشمن
بخشیده ام چون مقصود تو از کشتن من روی نماید و عقده جان بجان دادن
من میگشاید سر براه رضا نهادم و جان بجانان دادم کافر چون این حالات
مشاهده نمود زنگ کفر از ائینه دل زدود و بهزار جان نثاران شاه حسن از دو جان

گردید ازین

گرديد و زمين خدمت ببوسيد و لب بدين بيت بگشاد   گفت مطلوبم تو بودستی
نه ان   ليكه كار از كار خيزد در جهان   امير كبير ؏ فرمود كه اندوهگين مباش و بناخن
غم روی جان مخراش كه من ترا بمطلوب برسانم و ويرا همنشين تو گردانم
همان زمان ان نو مسلمان را بر اسب سوار نمود و بطی ارض دفعتاً ببلاد مغرب
نزول فرمود قضارا ان نازنين زمان جمال جهان ارای جناب رسالت مآب
صلی الله عليه واله وسلم را در خواب ديده مشرف باسلام گرديده بود حضرت
رسول مقبول عليه الصلواة والسلام بوی خبر داد و ابواب سرور بر روی
وی گشاد كه صبحی استقبال برادرم علی مرتضی ؏ نمائی و قفل ايمان بمفتاح شهادت
ان امير جهان گشائی بهمين عزم از شهر بيرون رفته انتظار قدوم ميمنت لزوم حضرت
ولی قيوم ميكشيد و جامه صبر و طاقت بر قامت استقامت ميدريد همين كه
جناب ولايت انتساب را بديد چون گل بشكفيد و گفت السلام عليك
يا ابن عم رسول الله صلعم و زوج البتول العذرا امير كبير ؏ حال ان حميده خصال
بكشف معلوم نمود و بايمان كامل مشرف فرمود درين اثنا لشكری نمود گرديد
ان نور رس عرفان بعرض شاه مردان رسانيدند كه اين خسروی كه در برابر ان
سرور كون و مكان می ايد پدر اين كنيز است و اين دلاوری كه هوش
گردن كشان ميربايد عم اين ناچيز است حضرت ولايت مرتبت چون
بران اطلاع يافت بسوی او شتافت و فرمود منم علی ابن ابيطالب ابن عم

رسول خدا مظهر العجایب اسد الله الغالب امیر هر دو سرا ؑ اگر میخواهی بلحن آتش
قرین نشوی و بگلشن خلد برین بروی از ربقه کفر مهین برآ و بحلقه ایمان مبین درآ
آن جاهل غافل بغضب پر تعب خطاب بلشکریان کرد که تیغها برافرازید و کار
این مرد بسازید همه یکبار کی روی بشاه ولایت دستگاه آوردند و به تیغ و سنان
و نیزه و تیر و کمان حمله کردند شیر بیشه الهی نعره برآورد و حمله را بلرزه درآورد چنانچه
اکثری بر زمین افتادند و روی بزاویه ها پنهان دادند آنگاه شاه مغرب را از زین در ربود
و قریب بهلاکت نمود شاه مذکور بحصن حصین دین متین پناه آورد و کرامت مآب
ولایت منزلت را دیده بجان و دل خود را بغلامان بساط فیض مناط سپرد امیر کبیر ؑ
دختر را طلبید و بان جوان منعقد کردانید از اینجا سخای آن ذی الجود و العطا
به بین که غلامی او بجان و دل گزین در وصف جود آن منبع الجود همین بس که نان جان
عزیز را که اشرف از همه چیزست بارها در راه خدا فدا ساخت و کاهی دل را
از کثرت صفوف اعدا در تشویش نینداخت حاصل معنی بیت تویی آنکه نور ولای تو
مسجود عالم و طور سخاوت تو محسود حاتم بصلای انعامت تمام کائنات محظوظ
و کامیاب و به آبیاری اکرامت همه موجودات سرسبز و شاداب هر گاه جوشش فیاضی دل
دریا عطای آن منبع الفضل روی نماید تموج قلزم فلک در جنب بحر سخای آن فخر خور و ملک مثل گرد خس بنظر آید

قوله رحمت الله علیه

اندران میدان که مردان سعادت جوی را

ازره مردی عنان از دست بر باید فرس

میدان بفتح میم بمعنی زمین فراخ وجای وسیع وبکسر میم نیز مستعمل شده بمعنای مذکور
لیکن در محاوره عرب فقط سعادت بفتح سین مهمله نیکی و مردان سعادت جوی
آنانکه مقبولان درگاه اله اند مصداق وجاهدوا فی سبیل الله مردی بیاء تحتانی مصدری
دلاوری از راه مردی بمعنی از سبب دلاوری چنانچه میگویند از راه دوستی میگویم یا مراد
از مردان سعادت جوی آنانکه طالبان سعادت اند بسعی های خود و در ازل
محروم اند ازین مرتبه علیا و مراد از ربودن عنان از راه مردی در تهلکه فراز
انداختن و علم و درجه قصوی اضطرار افراختن چنانچه در جنگ احد روی داده
بود که همه جماعه سعادت جو رمیدند و از جنگ جنگ رهیدند عنان بکسر عین مهمله دوال
لگام فرس بفتح فا و راء مهمله بمعنی اسپ عنان از دست ربودن کنایه از بی اختیار
نمودن و مسافت تعجیل نمودن و لفظ اند که صدر مصرعه اول است ظرف است
و لفظ که مردان سعادت جوی بیان لفظ میدان است که مصدر بکلمه اندست و ینظر ازوی لفظ

اندر مضمون بیت ثانی است یعنی قوله رحمه الله علیه

نشتر شمشیر شیران روی در شریان نهد
چون طبیب مرگ گیرد ساعد جان را مجس

نشتر بکسر نون بروزن مهتر مخفف نیشتر که آلت فصد کردن حجام باشد شمشیر بفتح اول وکسر ثالث
بروزن نخجیر معروف است و وجه تسمیه اش باسم مذکور آنست که شم بفتح شین منقوطه بمعنی

ونب وناخن ست بس معنی لفظی شمشیر ونب شیر و ناخن شیر و الم زبور را
به نسبت بودن وی خمدار و بابرش گویند کذا فی برهان القاطع شیران جمع شیر
بدانکه جمع جمیع حیوانات ناطق باشند یا غیر ناطق سوای پرنده بالف و نون
اید و در غیران بها و الف چون دلیوارها و کبوترها اما درختان و چشمان و ابروان
و لبان و کبوتران خلاف قیاس اند که قدما جایز داشته اند شریان بکسر شین
معجمه و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه رگی که جهنده بود و روح بدان تعلق
دارد و جمعش شرائین است و در عربی مسمی الضوارب اند و روئیده که ان از تجویف
ایسر قلب است و فایده او اتصال روح حیوانی است بجمیع بدن و رگهای که جهنده
نمیشوند بغیر ضوارب نامیده میشوند و اورده نیز نامند و محل رگهای مذکور جگر است
فایده انها اتصال خون است از جگر با عضاء و جذب صفوت کیلوس از معده
و امعاء و تشریح ان در کتب طبیبی بتوضیح است لولا غرابت المحال لا طلب المقال
گویند هرگاه رگ شریان بگشاید جان جسم را وداع نماید طبیب بفتح طاء مهمله و بکسر باء
موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه بمعنی ماهر و استاد درکار و انکه علاج بدل کند و مراد از
طبیب مرگ حضرت عزرائیل علیه السلام حاصل از نشتر شمشیر در شریان نهادن انیست
که شمشیر شیران حکم عزرائیل دارد چنانچه عزرائیل جان را میکدارد و شمشیر مردان نیز از جان
دست بر میدارد ساعد بمعنی بازوی مردم جان بروزن نان روح را گویند مجس بفتح میم
و جیم تازی و تشدید سین مهمله محل گرفتن رگ حوله رحمة الله علیه

از میان مشرق تا میدان

از میان مشرق میدان برای مهر وار

رایت دولت بخش و رایت نصرت زرایس

میان بکسر میم در عربی وسط را گویند مشرق بفتح میم و سکون شین منقوطه و کسر رای مهمله جای برامدن افتاب رایت بفتح رای مهمله و یای تحتانیه و سکون تای فوقانیه بمعنی نیزه رایت بهمزه ممدوده و فتح یای مثناة تحتانیه بمعنی نشان نصرت بضم نون و سکون صاد مهمله بمعنی یاری و مدد دولت بفتح دال مهمله بر وزن شوکت بمعنی جمعیت و حصول منصب و جاه و تقید میدان بمشرق بتلازمه مهر است که بمعنی افتاب است و مشرق محل برامدن وی است و تعبیر جناب و الا مآب بمهر بسبب تنویر است که ذات قدسی صفات ش منور دلهای احباب است و تمامی سرمایهٔ الشقیا و مراد از رایت دولت منصب قرب است که حدیث انا من علی و علی منی بر وی ناطق است و رایت نصرت کنایه از حدیث یفتح الله علیه و این بیت نیز از تتمیم سابق است قوله رحمة الله علیه

خلق هفت اقلیم کز انروز همدستان شوند

از سر مردی نیارد تاب میدان توکس

خلق بفتح خاء معجمه و سکون لام بمعنی افریدن و بمعنی افریده شده و افریدگان نیز در محاوره فصحا مستعمل شده اقلیم بالکسر بخشی از بخشهای زمین و اقالیم جمع اوست تاب بفتح تاء فوقانیه بمعنی توانائی و طاقت و در بعضی نسخ بجای لفظ تاب کلمه پای است بفتح یای عجمی و این نسخه به تناسب ستر انسب است و همدستان جمع همدست بمعنی همکار یا الکه

بدانکه محیط حقیقی فلک الافلاک است و زمین بمثابه مرکز است در وسط حقیقی آن؛ و چون
هر فلک را دو قطب ضرور است درینجا نیز فرض کنند یکی بسمت شمال دوم بطرف
جنوب مقابل آن پس در کره ارض دو نقطه متقابله ثابت شدند جنوبیا و شمالیا
که معبر بقطبین اند مجازا و فیمابین قطبین خطی تصور کنند که گذشته باشد از شرق
تا بمغرب و این خط را دایره معدل النهار گویند زیرا که چون آفتاب بحرکت خاصه
خویش در محاذی این دایره میرسد در جمیع معموره اعتدال در لیل و نهار پدید آید
یعنی شب و روز برابر میگردند و باز ازین قطب تا قطب دوم خطی دیگر توهم مینمایند
بنوعیکه از مشرق و مغرب بگذرد و ارض را دو حصه کند فوقانی و تحتانی و ازین
دو خط مجموع زمین چهار حصه میشود برابر که هر دو ربع جنوبی و یک ربع شمالی
در آب غرق است و یک ربع مکشوف است و این را ربع مسکون نامند
و اقالیم سبعه درهمین ربع محصور است و منجمان هر اقلیم را بستاره از سیارهٔ سبعه
منسوب میکنند اقلیم اول را منسوب بزحل کرده اند و آن بلاد هند است و ثانی
بمشتری بلاد ختن است و ثالث بمریخ و آن بلاد ترک است و رابع بشمس و آن
بلاد خراسان است و خامس بزهره و آن بلاد ماوراءالنهر است و سادس
بعطارد و آن بلاد یاجوج و ماجوج و سابع بقمر و آن بلاد بلخ است و بعضی بنوعی
دیگر نوشته اند و ابتدای اقلیم اول از خط استواست و کذا از شمال جزیره
یاقوت است بحر فارس را قطع کرده به بحر محیط منتهی شود و ابتدای اقلیم دوم

نیز از مشرق است

نیز از مشرق است و معظم بلاد هند و سند و به بحر اوقیانوس منتهی میشود و ابتدای اقلیم سیوم نیز از حد مشرق است که زمین شرقی چین باشد و به بحر اعظم منتهی میشود و اقلیم چهارم وسط معموره عالم است و ممتد میشود از شمال بلاد چین و میگذرد به بلاد تبت و غیره و اقلیم پنجم نیز از مشرق بلاد ک امتداد یافته و اقلیم ششم هم از مشرق است و هم از شمال و اقلیم هفتم نیز از مشرق است و که از شمال بلاد یاجوج و ماجوج (منتهی) میشود بمحیط کذا فی شرح رساله القوشجیه و زیاده ازین تفصیل موجب تطویل است من شاء فلیرجع الی الکتب الممتداوله فیما بینهم کشرح الجغمینی و شرح التذکره و غیرهما قوله رحمة الله علیه

صورتی گردد مجسم فتح گوید آشکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

صورت بضم صاد مهمله بمعنی پیکر مجسم بضم میم و فتح جیم تازی و تشدید سین مهمله مفتوح بمعنی جسم ساخته شده و بمعنی صاحب جسم نیز آمده فتح بفتح فا بمعنی ظفر آشکار بمد همزه بمعنی ظاهر و لفظ فتح فاعل کلمه گردد واقع است و لفظ گوید علیحده است لا بمعنی نیست فتی بفتح تاء مثناة فوقانیه بمعنی جوان الا بکسر همزه و تشدید لام بمعنی مگر سیف بمعنی شمشیر ذو بضم ذال معجمه و سکون واو بمعنی صاحب فقار بفتح فا استخوانهای مهره پشت از گردن تا کمر و سه بیت از قصیده و ذو الفقار شمشیر عاص بن منبه که در روز جنگ بدر کشته شد و آن شمشیر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آنحضرت بامیر المومنین علیه السلام عنایت فرمود کذا استفاد من القاموس

و فی مجمع البحرین ذو الفقار نیز و فصحا بفتح فاست و کسر ان مشهور در عرف عام است و بود
ذو الفقار سیف جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اورده او را جبرئیل علیه السلام
از اسمان و حلقه او از نقره بود و ایچنین واقع ست در حدیث امام رضا علیه السلام
و الثنا فرمود امام بحق که شمشیر مذکور نیز و من موجود ست و گفته اند که نامیده شده
شمشیر مذبور بدین نام از جهته انکه در روی کاو الیهای خورد و خوشنما بود و بعضی
بر ان رفته اند که این سیف در اصل از منبه پسر حجاج سهمی بود و در روز حرب بدر
پسر او که عاص نام داشت نزد خود گذاشت پس کشت او را حضرت
امیر علیه السلام و رسانید شمشیر مذکور را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پس بخشید حضرت رسالت پناه صلعم ذو الفقار را با میر کبیر علیه السلام در روز
جنک احد و بعضی گویند که بود سیف مزبور از اهنی که یافته بودند انرا در خانه
کعبه و نیز در روایتی امده که بلقیس شش قبضه شمشیر بخدمت حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام الله الملک الرحمان بطریق هدیه فرستاد ذو الفقار نیز
یکی از ان بود و نیز روایت کرده شده ست از امیر کبیر علیه السلام که روزی
حضرت جبرئیل امین علیه السلام نزد جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم امد و التماس نمود که بتی در یمن هست که بر سرش خود دیست از اهن
کسی را بفرست و انرا بطلب و بشکن او را و بگیر این را فرمود امیر کبیر علیه السلام
که طلبید مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاد مرا بسوی یمن پس شکستم

صنم را و گرفتم

صنم را وکرفتم آهن را و اورده ام انرا نزد حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه واله وسلم
پس درست کردانید انحضرت علیه السلام بان اهن دو سیف را و نامید یکی را
ذو الفقار و دوم را مجذم پس ذو الفقار را انحضرت خود او بزان نمود
و بخشید مجذم را و بعد از چندی عطا فرمود مرا ذو الفقار نیز این بود ترجمه
الخبر در مجمع البحرین ست که کتابیست در لغت احادیث حمید و فرقان
مجید مروج و معتبر نزد علماء عامه و خاصه و در زهرة الریاض از عبد الله ابن
مسعود مرویست که کفت روزی جبرئیل علیه السلام ذو الفقار را از بهشت
نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم اورد و کفت که حقتعالی ترا سلام میرساند
و میفرماید که ای محمد صلعم بدرستیکه یکی از بنی ادم را می بینم که مستحق و سزاوار تر است
بنکاه داشتن ذو الفقار بجهة کارزار با اشرار کفار و چون انحضرت علیه السلام
تفتیش نمود که انکه دارنده این شمشیر ست کدام ست جبرئیل علیه السلام بعلی
مرتضی علیه السلام اشارت نمود پس انحضرت صلعم ذو الفقار را به امیر کبیر علیه السلام
تفویض فرمود و لب بتحسین و افرین کشود و از کتاب حق الیقین نیز مستفاد
همین میشود که ذو الفقار از اسمان امده ست و توضیح لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
چون تطویل میخواست و ترقیمش از ضروریات نبود لهذا الخبر در حیات القلوب ثبت
تحریر نماید و ابواب سرور بر اهل حضور میکشاید مرویست از ثقاه رواة
که او سبحانه در زنان شهداء احد فرمود چون انتقال نمایند از جهان فانی بدار

باقی من ارواح انسانی را در اجسادی که بصورت مرغان بوند در آورم تا هر روز
بلب جویهای بهشت آب بیاشامند و بمکانهای لطافت سرشت بیارامند و در
تمام مراحل و منازل بهشت طیران نمایند و قرارگاه ایشان بعد از فراغ گشت
بهشت قندیلهائی است که از طلا باشند و آویزانند در زیر ظل عرش برین
رب العالمین چون جمعی از جوانان انصار که از معرکه بدر بدر بودند و از فقدان
این نعمت عظمی تحسرها و ندامتهامی نمودند و همیشه ترغیب شهادت میداشتند
و همواره تخم امنیت در زمین امنیت میکاشتند چنانچه سعد بن عباده و نعمان ابن
مالک و حضرت حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنهم در حضور پر نور آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند و عرض کردند که شنیده‌ایم قریش مستعد حرب اند
می ترسیم که مبادا گمان ببرند که از کثرت لشکر روی بفرار آریم و از وفور عسکر
بد اختر در آزاریم و جرات انها زیاده شود و نام و نشان ما تباه گردد چندان مبالغه
نمودند که حواس اقامت و استقامت از خواص و عوام ربودند و آنحضرت
علیه السلام را بر عزم سفر مستعد ساختند و بر جمع نمودن اسباب محاربه بجان
و دل برداختند حضرت رسالت مرتبت علیه السلام سلاح بر خود راست نمود
و بقتال کفار فجار همه را امر فرمود اصحاب آنحضرت علیه السلام همگی هفتصد نفر بودند
و کفار قریش سه هزار سوار و دو هزار پیاده آنحضرت علیه السلام عبدالله ابن
جبیر رضی الله عنه را با پنجاه نفر تیرانداز ان که هریکی از دیگری سبقت می برد

و بساط انبساط

پای مبارک از رکاب خرق انتساب بران موضع فرو اورد و در لحه توقف را الکار برد بعد ازان
فرمود این تل ریگ را بکنید و قدرت ایزدی مشاهده کنید چون اندک کندند سنگی
سپید پیدا شد قریب سیصد کس اتفاق کردند تا بردارند نتوانستند که وی را
از جا بجنبانند امیر کبیر علیه السلام فرمود که از اطراف سنگ دور شوید و گرد
هلاکت مگردید دست مبارک خود بقوت صمدی و بقدرت سرمدی
زیر سنگ در اورد و رخام را از مقام بر اورد همین که انرا بموضعی نهاد چشمه
اب منکشاب بگشاد حکم فرمود که بیاشامید و بیارامید اصحاب و احباب
تمامی سیراب گردیدند و بمرادهای خود رسیدند امیر کبیر ۴ باز ان سنگ که
مثل کوه بود بر داشت و بر محل اصلی گذاشت و چشمه را از چشم مردم
بپوشید و طناب اقامت بدشنه طی مسافت ببرید راهب بمجرد
دیدن خرق ان فخر غرب و شرق زنگ کفر از اینه دل بزدود و خود
را بسعادت اسلام مستسعد نمود و التماس کرد که جدم از حواریی حضرت عیسی
علیه السلام بود و پدرم مرا بدین خبر متنبه نموده که درین موضع چشمه اب در
زیر سنگ سپید پنهانست و هیچ کس بر اظهار ان قادر نبود مگر پیغمبر
اخر الزمان یا وصی او پس الکنون که بچشم این غلام چشمه را بقدرت ان
عالیمقام بدید متحقق گردید که بی شک تو وصی رسول اخر الزمانی و فخر دودمان
عزت کون و مکانی استدعا ان دارم که مرا در سلک مومنین و زمره

محبین خود منسلک سازی و بارشاد و هدایت دل عقیدت منزل برداری الحضرت
علیه السلام اجابت فرمود و بسعادت مومنیت و برا مشرف نمود و نیز مرویست از
خویزه که با مولای خود امیر المومنین ع از کوفه بیرون شدم ناکاه دیدم که سیاهی
منتشر شد و روی بهزیمت اورد امیر کبیر علیه السلام همانجا بایستاد و ندا در داد
که کجا میکریزید ای سرکشتکان تیهه حیرانی و کجا میروید ای هزیمت زدکان وادی
سرکردانی منم علی ابن ابیطالب کرار غیر فرار کفتند ایها الامیر شیری مهیب
بر سر راه خفته همه اسبان از و می رمند و از هیئت پر هیبت او می ترسند
میر میدان لافتی قدم شجاعت توام پیش نهاد بمجرد دیدن جمال با کمال آن
برکزیده ایزد متعال لرزه بر اندام شیر افتاد حضرت اسد الله الغالب ع
بکلام مهابت التیام او را سر فراز فرمود و او را از راه دفع نمود شیر بقصد
انجاح مراد بایستاد امیر کبیر علیه السلام برو سوار شد شیر بزبان فصیح و بیان صریح
کلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد
عبده و رسوله و علیاً ولیه و وصی رسوله ادا نمود امیر کبیر ع ارشاد فرمود
بکو حاجت تو چیست کفت از خدا تعالی درخواه تا مرا ابیا مرزد و در زیر زمین
بیاورد امیر مومنان دعا کرد و جناب حسنین علیهما السلام و جمیع ملوین
امین کفتند بعد از ساعتی حضرت امیر علیه السلام بدین خطاب مشرف فرمود بر و که
حق سبحانه و تقدس دعاء مرا در حق تو در حضرت اقدس خود اجابت نمود

ازینجا شادروان شکوه نشان

و بساط انبساط بر فراز جان افزای گسترد بر در دره متمکن نمود و امر فرمود اگر ببینید
که کافران را هزیمت دادیم و همه را بهاویه جهنم فرستادیم از جای خود حرکت
نکنید و از مقام صاحبت التیام خود مجنبید و اگر بدانید که کافران لعین و موذیان
ببینید شورش نمودند و دست تطاول بر اسباب اصحاب گشودند نیز از مقام
استقامت انجام خود بر نگردید و تشویش بر تهور ایشان را در خاطر خود راه ندهید
بعد از ادای وصیت رو بمیدان آورد و اندیشه هموم از دلهای احباب سترد و علم
را بدست شهسوار عرب و عجم علیه و علی اولاده سلام الله الملک الاکرام داد
و بار قرار بر نهاد بی بنیاد آن نهاد انصار همگی بیکدفعه حمله بر منکران بی ایمان
آوردند و هر یک را از جاده استقامت بردند تا آنکه همه گریختند و در دلهای
اصحاب از وصایای آنحضرت علیه السلام رمیدند و مشغول غارت گردیدند
و دست از جنگ برداشتند و خود را در انبار ندامت انباشتند تا
آنکه بر دره نزد عبد الله رضی الله عنه دوازده نفر ماندند و نزد آنحضرت علیه السلام
سی مرد حدیث استقامت بر خواندند عمر ابن ثابت که هنوز در ربقه
اسلام نیامده بود چون شنید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله و سلم سلاح راست کرده خود را بحضور پر نور رسانده کلمه شهادت
بر زبان راند و متوجه مقتل گردید تا بدرجه شهادت رسید حنظله پسر
ابو عمر راهب نیز مردی دلاور بود از قبیله خزرج و شب جنگ احد

۱۶

شب عروسی او بود بحضور آنحضرت علیه السلام عرض نمود که بمن اجازت ده
تا امشب دختر عبد الله ابن ابی سلول را بحباله عقد در آرم و صبح دمار از جان
اعدا بر آرم مجاز گردید و شب با عروس گذرانید علی الصباح خود را بمعرکه رسانید
و مقابل شیطان بی ایمان یعنی ابو سفیان علیه اللعنة والنیران شد و حمله با
نمود تا بمرتبه که اسپش را پی کردند و او بر زمین افتاد بعد از آن نامردی دیگر
بحنظله رسید آن دلاور بسوی او نیز دوید و بر او به پاوه ویرا کشید ناگاه از
پس پشت ملعونی ضربتی زد و او را شهید کرد حضرت خیر البشر علیه السلام والتحیة
فرمود که ملائکه را دیدم حنظله را میان آسمان و زمین با آب زمزم با کاسهای
طلا غسل میدهند و آسمانیان او را بنام غسیل الملائکه یاد میکنند چون همه لشکر
خیر البشر علیه و آله السلام الله الملک الاکبر گریخته بود مگر قلیلی از مردم مانده بودند
خالد ابن ولید فرصت را غنیمت شمرده از دره و با قوم کثیر و جمع غفیر
بر عقبه در بر آمد گرد پس یکبار حمله بر جناب نبوت مآب نمودند جان
نثاران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بمقابله و مقاتله ابواب نصرت
بر خود گشودند تا اکثری شربت شهادت چشیدند و بریاض جنت خرامیدند
حضرت رسالت پناه علیه السلام به ابو دجانه فرمود که چون وقت قتال است اجرا
تن بکشتن میدهی من برضا ترا از بیعت رها کردم و وداع نمودم اما پسر عم من
علی مرتضی علیه السلام ست از من ست و من از ویم ابو دجانه رضی الله عنه

کربشاطف

کریست و گفت نه بخدا که من خود را از بیعت رها کنم و از حضور پر نور برروم و جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و اله وسلم به رقت تمام و برا امر خص جنگ نمود و کلمات
شفقت آمیز در حق وی ادا فرمود از یکطرف حضرت امیر علیه السلام حرب مینمود
و از طرف دیگر ابودجانه در دفع اعدا ساعی بود تا حدیکه وی را جراحتها ضعیف
ساختند و بر بستر استراحت انداختند حضرت امیر علیه السلام او را بر داشت
و در حضور حضرت رسالت منزلت صلی الله علیه و اله وسلم گذاشت ابودجانه
چشم گشود و عرض نمود یا رسول الله آیا وفا به بیعت خود نمودم آنحضرت علیه السلام
فرمود آری من با تو خوشنودم بعد از آن شیر خدا تن تنها در بیشه هیجا روی باعدا
آورد و بقدرت یدالهی کفار را بجانب دوزخ سپرد چون اشقیا بجانب
راست آنحضرت علیه السلام حمله می آوردند حضرت امیر علیه السلام متوجه
یمین میشد و خود را میرسانید و آنها را بر میگردانید و هرگاه بجانب چپ
شورش مینمودند امیر کبیر علیه السلام از آن طرف نیز دفع مینمود و علی الاتصال
در پیکار بود تا که شمشیر شکسته پاره شد بار بار در حضور اقدس جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و اله وسلم آورد آنحضرت علیه السلام ذو الفقار بحیدر
کرار داد حضرت امیر علیه السلام شمشیر را گرفته اکثری از اشرار را بجهنم
فرستاد جبرئیل علیه السلام بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم عرض نمود
که این کمال برادریست که علی علیه السلام میکند آنحضرت علیه السلام فرمود

چون نکند او از من است و من از ویم جبرئیل علیه السلام گفت من نیز از شما ام بعد از ان
شنید آنحضرت که هاتفی از غیب ندا در داد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
یعنی نیست جوانمردی بغیر از علی و نیست شمشیری بجز ذو الفقار کلینی بسند موثق
از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه و علی آبائه و ابنائه سلام الله الملک الخالق
روایت کرده که چون مسلمانان در روز حرب احد گریختند غضب شدید بر مزاج مقدس
رسول مجید مستولی گردید و علی علیه السلام را دید در پهلوی ایستاده و قدم بر حرب
اعدا نهاده فرمود ای برادر چرا با ایشان نرفتی گفت یا رسول الله ان لی بک اسوة
حسنة ناگاه کفار متوجه بحضرت رسالت پناه صلعم شدند آنحضرت علیه السلام
بامیر کبیر علیه السلام فرمود یا علی اینها را از من دور کن امیر علیه السلام شمشیر کشید
و در میدان دوید اشقیا را از مرکبها در انداخت و پشتها از کشتگان ساخت
درین اثنا نظر حضرت خیر البشر بر آسمان افتاد جبرئیل علیه السلام را دید بر کرسی
طلا نشسته و جاریست بر زبان وی لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را طلبید و فرمود
که مژده باد ترا یا علی علیه السلام حقتعالی وعده فتح که بما کرده است اکنون رسید
پس گروهی از مشرکان باز پیدا شدند فرمود بر اینها حمله نما حضرت امیر علیه السلام
سرکرده ان قوم را که هشام ابن امیه مخزومی بود بکشت باقی همه گریختند و تار
جمعیت از همدیگر گسیختند پس لشکری دیگر روی آورد حضرت امیر علیه السلام حمله کرد

درین حین
بکی شیبانی

و رئیس خبیث این گروه را که عمر ابن عبد الله بود قتل نمود و باقی آن معسکر نیز پس پا شدند
باز گروه دیگر متوجه شدند شریف آن قوم بود که لشکر کافر ابن مالک عامر بود نیز بجهنم داخل
نمود و توابعانش همه فرار نمودند و هیبت اسد اللهی بنوعی در دلها نشست که باز احدی
کمر بر عزم رزم نه بست پس حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای علی علیه السلام
مدح خود می شنوی که در آسمان میگویند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار آخر بنصرت ایزد
تدبیر امیر کبیر علیه السلام همه را باسفل السافلین انداخت و تقدیر الهی کوس فتح نشانی
بنام امیر علیه السلام نواخت الحمد لله المالک علی ذالک حاصل معنی ابیات خمسه در
مند آنکه نقش فرس مجاهدان شجاعت خوی و دلاوران سعادت جوی بفرط حرارت
بر آید و عنان اختیار و زمام اصطبار از دست قدرت ایشان برآید دلیران شهامت
شعار و مردان مهابت دثار بهمت بر نصرت بجهند و نشتر شمشیر را در شریان مخالفان
بنهند و مانند طبیب مرگ بی درمان خون از رگ ساعد جان هر بیجان برآرند و پیکان
پیکان را از ربقه بقا در حیز فنا در آرند و در چنین میدان بی امان هرگاه بشوکت غیبی و
ثروت لا ریبی که رایت دولت انا من علی و علی منی از پیش و آیت نصرت
یفتح الله بید علی از پس مثل آفتاب عالم تاب طلوع نمائی و بنور حضور ذرات کائنات
را منور فرمائی کرا یارا که آندم مقاومت نماید و کو تاب که در آن وقت بحرب
پیش آید خلایق اقالیم سبعه اگر باتفاق دشمنان و تحت باشند بحر خاک مذلت و گرد
نکبت بر سرهای خود بپاشند فتح و ظفر لایزالی بصور مثالی همیشه در رکاب آن

عالیجناب پویان هاتف سرمدی مژده لافتی الا علی همواره بزبان میمنت توامان گویان و بر تقدیر اراده تقریر ثانیه معنی این شوند که دران میدان مهیب که فرسهای مردان شجاعت چو از فرط هیبت قدرت استقرار در خود نه بینند و راکبان را بر پشتهای خود نگیرند و دلهای همه از راه مردی بر بایند و در پای فرار بر روی همه بکشایند در چنین میدان باقی تقریر بعینه از تحریر سابق دریاب و بر دو قدح شتاب

بند ثالث قوله رحمة الله علیه

ای سپهر عصمت از فر تو زیور یافته

آفتاب از سایه چتر تو افسر یافته

سپهر بکسر اول و ثانی و سکون های هوز و رای قرشت معروف است یعنی آسمان عصمت بکسر عین مهمله و فتح میم باز داشتن و نگاه داشتن از گناه و پاک بودن از لوث عصیان از بدو فطرت تا آخر عمر و در بعضی نسخ بجای عصمت حشمت دیده شد و معنیش بزرگی و برتری فر بفتح فا و تشدید رای مهمله بمعنی شان و شوکت زیور بکسر زای معجمه و یای مجهوله بمعنی زینت و آرایش سایه بر وزن پایه بمعنی پرتو و فرع چتر بفتح جیم فارسی و سکون تای مثناة فوقانیه چیزی باشد که برای محافظت آفتاب بر بالای سر گذارند کذا فی برهان القاطع افسر بفتح الهمزه و سکون فا و فتح سین مهمله بمعنی تاج بدانکه بودن جناب ولایتماب آسمان عصمت و حشمت بآیات محکمات و احادیث متواترات ثابت است

چنانکه بندی از ان در حیز تقریر می آرد و سطری از ان بذریعه تحریر میشمارد فرمود سبحانه و تقدس
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اکثر مفسرین فریقین نوشته
اند که روزی جناب رسالت ماب صلی الله علیه و اله و سلم در حجره طاهره ام سلمه رضی الله
عنها خوابیده بود حضرت حسنین علیهما السلام تشریف فرمودند و در کنار جد بزرگوار
استراحت نمودند بعد لمحه حضرت سیدة النساء سلام الله علیها تشریف اورد از
عقب ان مالک روز جزا جناب ولایت ماب علی مرتضی علیه السلام و الثنا بساط
نشاط گسترد چون حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم از خواب بیدار شد
و ائمه علیه السلام را مجتمع دید خورم گردید حسنین علیه السلام را بر زانوی راست و چپ
نشاندند و جناب فاطمه علیه السلام و علی علیه السلام را متصل ایشان گردانید و عبای
خیبری بر گرفته ایشان را بدان پوشید و جبین هر یک نور عین بشفقت تمام
بوسید و کنار عبا را بزیر پا گذاشت و دست دعا بحضرت ایزد برداشت
و فرمود اللهم ان لکل نبی اهل بیت و هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا خواندن همان بود و نازل شدن جبرئیل علیه السلام همان دعای
آنحضرت را صلعم برابر که اجابت نشاند و ایه کریمه انما یرید الله اه بر خواند ام سلمه
رضی الله عنها گوید عرض نمودم یا رسول الله الست من بیتک فرمود انک علی خیر
و انما اهل بیتی هؤلاء یعنی بدرستیکه عاقبت تو بخیر است و لیکن اهل بیت
من اینانند فقط بعضی ناحق شناسان ایه مسطوره را در شان اهل بیت اطهار

جناب رسول مختار علیه وعلیهم سلام الله الملک الغفار جایز بدارند و بدلیل با نساء النبی وارد
در حق ازواج مطهرات رضی الله عنهن می بندارند و نیز میگویند اگر در شان ائمه بود
عصمت نماند زیراکه آیه ناطق بر اذهاب رجس است که مستلزم ثبوت رجس است
ابتدا و جناب حضرات از بدو فطرت مطهر اند از رجس و نمیدانند که عنکم
مقتضی چیست و نمی فهمند که یطهرکم مستدعی کیست و آخوند مجلسی در حق الیقین نوشته
که هرجا که در قران مجید اراده الهی بصیغه مستقبل وارد شده مراد ازان دوام
است و کلام ملا جلال الدین دوانی در بعضی حواشی نیز مؤید همین است پس معنی آیه
در عقیده اهل تحقیق بدین آئین اند که حق سبحانه در علم اجمالی خود که علم حقیقی کمالی است
اراده نمود که از ائمه اطهار شائبه رجس دور نماید و بطهارت کامل در عالم
تفصیل ایجاد فرماید و چون اراده صفتی است از صفات و عمومی او و یطهر از باب
تفعیل است که برای مبالغه می آید ثابت ازین بیان دوام اراده جناب باری
بر دوام تطهیر ایشان من الازل الآزال الی ابد الاباد و مندفع شد توهمی که
موسوسین بالهام شیطانی برانگیخته بودند خذلهم الله الی یوم التناد و مصنف است
رحمه الله عصمت را بمناسبت احاطه باسمان تعبیر نمود یعنی عصمت که محیط انبیا و اوصیا است
زینت او از زینت شکوه آن جناب است زیراکه وجود اکمل فتوت مرتبت را
اشرف مخلوقات ساخته پس هر کمال که بظهور آید زینت و عزت او از فر علویت
کما قال علیه السلام قال لی سیدنا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان الله قد

زینک بزینة لم

زینتک بزینته لم یزن احدا بزینته احب الیه منها حاصل ترجمه حدیث این است فرمود
امیر المومنین علیه السلام که فرمود در حق من جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینتی که
از جناب صمدیت درباره تو رسید قضای سرمدی هیچ احدی بهتر از این نه بخشید بستر
بدانکه چتر امیر علیه السلام عرش است چنانچه در حدیث است که فرمود صلی الله علیه و آله
و سلم من و علی از یک نور آفریده شدیم و تسبیح میگفت آن نور زیر عرش پیش از
پیدایش آدم علیه السلام بدو هزار سال و چون عرش برین بچندین هزار ساله
راه فوق آفتاب است اگر بر تو نورش افسر آفتاب بود بعید نیست و اگر نسخه حشمت
گرفته شود نیز صحیح است و حشمت آنحضرت زینت یافته بمسکلی سابق
دریافته حاصل معنی بیت ای آنکه انجم انوار آن مرکز ادوار از زینت آسمان
عفت و عصمت و انوار انجم نیر اعظم زیبایش سپهر عظمت و حشمت عرش برین
بر فرق مبارک آن فخر زمان و زمین چتر نسبت رفیع و سایه چتر آن عالی القدر
بر سر آفتاب عالمتاب تاجی است بدیع اگر نور آنیت عرشی چتر تو نبیند احتی
قرص آفتاب هرگز بدفع ظلمت فرشی نپرداختی قوله رحمة الله علیه

از غبار درگهه چرخ اخترامت آشکار

کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته

غبار بالضم غین معجمه بمعنی خاک درگه مخفف درگاه بدانکه لفظ گاه هم ظرف زمان است
و هم ظرف مکان لیکن تعین زمانیه و مکانیه وی بقرینه کلمه سابقه معلوم میشود

چنانچه در چاشتگاه لفظ چاشت مقتضی وقت است گاه را ظرف زمان
گرفتند و در خوابگاه لفظ خواب مستدعی جای است گاه را ظرف مکان
گرفتند پس بمعنی لفظی درگاه جای دروازه و مستعمل در محاوره بمعنی مقام ذی احتشام
گردید چرخ بفتح جیم عجمی بمعنی آسمان احترام بکسر همزه و تاء مثناه فوقانیه بمعنی حرمت
و عزت آشکار بهمزه ممدوده بمعنی ظاهر کیمیا بکسر کاف و میم بمعنی حیله و عملیات
مشهور که بسبب امتزاج روح و نفس اجساد ناقصه را مثل قلعی و مس بمرتبه
کمال که زر و نقره باشد برسانند و چون این عمل نیز خالی از حیله نیست بدین
اسم مسمی گردید مشهور جمهور است که وقتی از زبان فیض ترجمان حضرت
شیر یزدان علیه و علی اولاده سلام الله الملک الرحمان کلمه کله سرک
موشکافان اسرار استنباط پنج امور ازین لفظ فیض گنجور نمودند و ابواب
شرح آن بر روی طالبان گشودند اول کیمیا که تفسیرش گذشت دوم
لیمیا که علمی است دانسته میشود بدو کیفیت تمزیج قوای فاعلیه عالیه بالقوای
منفعله سافله تا فعلی غریب از آن حادث گردد سیوم سیمیا که علم
تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت
تصرف آنها که فواعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و
بخورات آنها و تسخیر روحانیات و عزایم جنیان چهارم هیمیا که
علم خیالات است تا بدان تصرف در متخیلات نمایند نتیجه اش

احداث مثالات خیالیه است که در خارج وجود ندارند پنجم ریمیا که علم شعبده است
و ان دانستن قوای جواهر ارضیه است و کیفیت امتزاج انها با یکدیگر تا از ان
قوتی پدید شود و بدان فعلی مقترن بغرابت صدور یابد نسخ بفتح نون کتاب نوشتن
و نسخه بضم نون انچه مرقوم بود کوکرد بضم کاف فارسی اول و واو مجهول و کسر کاف
عجمی ثانی جوهریست که انرا کبریت هم نامند و ان چهار قسم میشود سپید و زرد و سرخ
و سیاه بعضی گویند چشمه ایست روان چون منجمد گردد کبریت شود و بعضی بر انند
که معدنیست و ان بخاری باشد اکثر دود و از ان در زیر زمین منجمد شود و گونه از
مسور احجاری کوه بر می اید و در اطراف ان می چسپد انرا کوکرد گویند و احمر
از جواهر است و معدن ان در وادی موران است گویند در شب مانند
اتش می درخشد چنانچه روشنی وی تا صد فرسنخ میرود و ان جز اعظم اکسیر است
و چنانکه سیماب را ابو الارواح خوانند کوکرد احمر را ابو الاجساد نامند گرم و خشک
است در چهارم بدانکه چرخ احترام مجموع یک کلمه مقدر شده بمعنی درگاهی
که احترام چرخ از وست ولفظ اشکار که مرادف علانیه است متعلق است
بصدر مصرعه ثانیه و مراد از کیمیاگر همین سازنده کیمیاست و کوکرد احمر کنایه از
خاک درگاه مقدس ان عالیجاه چه هر گاه وجود تمام عالم از خاک پاک ان
فخر افلاک است کوکرد نیز هر جا که هست طفیل خاک و میست پس یافتن
کیمیاگر نسخه کوکرد احمر از عیار اظهر ان مظهر اکبر مسلم گردید یا مراد از کیمیاگر

طالبان دنیا و مراد از گوگرد احمر یافتن سیم و زر است که مسبب اوست و یافتن
زر خالص از غبار درگاه آن شاهنشاه نه تمولیست تقریبی بلکه سنخی است
تحقیقی چنانچه مرویست از حضرت امام حسن عسکری علیه و علی آبائه سلام الله
الملک القوی که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی
باصحاب نمود و فرمود که کدام یکی از شما دوش هزار و هفتصد درم قر الاصل لا
قرض مومنی را ادا کرده سرور مومنان در میر رسید مرسلان علیه و علی اولاده
سلام الله الملک المنان عرض نمود یا رسول الله من ادا کردم حضرت رسالت
مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر اینمعنی مرا جبرئیل علیه السلام خبر داده
یا اخی الکنون بیا از آن خبر ده از آنچه بظهور آورده گفت یا رسول الله صلعم
دوش میگذشتم دیدم منافقی مومنی را میرنجانید چون چشم مومن بر من
افتاد زبان فریاد گشاد که یا علی هزار و هفتصد درم قرض این مرد بر من است و
من فقیر و بی استطاعتم از وی درخواه که مرا مهلتی دهد گفتم نخواهم که او را بر من
منتی باشد از حقتعالی درخواهم تا کار تو بسازد و مراد تو بر آرد پس روی بسوی آسمان
نموده گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد و ام این بنده مومن که طالب زر است نجبته
ادای قرض تو ادا کن قرض او را دیدم که در آسمان گشاده شد و آواز برآمد
که یا ابا الحسن این بنده را بگو که دست بر این زمین که قدم تو بر اوست بدارد و هر چه
باید بدست آرد که ما خاک را بخاطر تو زر گردانیدیم و اسفل را به یمن قدم تو بمرتبه

اعلی الساینیم

اعلی رسانیدیم امام علیه السلام میفرماید همین که امیر کبیر علیه السلام او را به برداشتن غبار حکم فرمود قادر مطلق خاک غمناک را زر سرخ نمود حضرت امیر علیه السلام باو گفت که بردار و بتصرف خود در ار و انچه باقیماند مراد دیار محتاجان بدار از اینجا در باب که انچه مصنف رحمة الله بیان نمود بیان واقع بود حاصل معنی بیت تویی که با انعام عام تو احتشام عرش برین و باکرام علی الدوام تو احترام اسمان و زمین عنایات بیغایات تو در باب سالکان طریق عقبی چون خورشید انور و غبار آثار هدایت

درگاه عالیجاه تو در حق طالبان روشن دنیا چون کوگرد احمر

قوله رحمة علیه

برامید مثل رویت دست نقاش ازل

نقشها بر بسته اما چون تو کمتر یافته

امید بضم همزه و کسر میم بمعنی ارزو و گاهی ارزو در متخیلات نیز مستعمل میشود و امید مخصوص بممکنات است مثل بکسر میم و سکون ثاء مثلثه فوقانیه بمعنی مانند نقاش نگارنده صورتها نقش بمعنی نگاشتن و نقش بمعنی منقوش نیز مستعمل میگردد ازل بفتح همزه و زاء معجمه بمعنی همیشگی قال الدوانی الازل عبارة عن عدم الدولة و عن استمرار الوجود فی ازمنة غیر متناهیة فی جانب الماضی و یویده ما قال ابن سینا ان الزمان سرمدی و الفرق بین الازل و الابد و السرمد ان الازل یطلق علی ما لا یکون له بدایة و الابد یطلق علی ما لا یکون له نهایة و السرمد یطلق علی ما یکون

له بدایته و لا نهایته نقش بر بستن کنایه از آفریدن و تصویر نمودن کذا فی برهان القاطع بدانکه
نقاش ازل یا عبارت از باری تعالی است یا کنایت از قضاست و تعبیر قضا بنقاش
موافق محاوره اهل فرس است چنانچه حضرت نظامی گنجوی قدس سره میفرماید

اگر نیکم و ور بدم در سرشت   قضائی تو این نقش بر من نوشت

بر تقدیر اول درین بیت
دو اعتراض وارد میشود یکی آنکه نزد علما مقرر است که افعال باری منزه اند از خوف
و رجا پس لفظ بر امید که صدر مصرع اول است مناسب شان حق تعالی نیست
دوم آنکه موافق عقیده اثنا عشریه مدح ائمه چنان می باید که اغراق را درو دخلی نباشد
و هر چه بود مطابق نفس الامر نه مثل اقاویل شعرا که منوط بر مبالغه میباشند و لزوم
مطابقه با نفس الامر ندارند و درین بیت مصنف مضمون مدح را حمل بر مبالغه نموده
بنوعی ادا کرد که مشعر بر عجز باریست تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا مخفی نیست بر
عارفان اسرار و صاحبان انوار که افعال الهی خالی از منافع و مصالح نیستند در جائی که
مستحیل است در جناب ایزد در جائی است که علة فعل افتد و مصلحتی که ثمره فعل
باشد و معبر بر جا بود اتصاف ذات باری بدین معنی خللی ندارد چنانچه بعضی از کبا
در حواشی خود تصریح آن نموده اند و جناب ایزدی مصالح را بکلمه امید اکثر جا در
قرآن مجید فرمود چنانچه لعلکم تهتدون و لعلکم تفلحون و لعلکم تعقلون و لعلکم ترحمون
پس درینصورت امید که مرادف مصلحت است اگر مراد داشته شود بعید نیست
و باید دانست که عجز عبارت است از عدم توانائی بحسب مقتضای اراده و عجز بدو نسبت

رو مینماید یکی به نسبت فاعل چنانچه شخصی می تواند که بمقداری از سیم و زر ظرفی بسازد
و دیگری نتواند که او بمذکور بمقدار مذکور بسازد گویند وی عاجز است و قسم دیگر به نسبت قابل
چنانچه از طلای بمقدار خردلکی باشد و وی سبوئی کلان از وی نتواند ساخت و درین
عجز کلال نیست بلکه عجز قابل است که مفقود الاستعداد است و استعداد از لوازم
ذات است که از جعل جاعل معرا است پس سلمنا که حق تعالی قادر است بر هر شی اما
صلاحیت و استعداد داشتن آن مقدور شرط تعلق قدرت قادر است
بدان پس هرچه استعداد نداشته باشد قدرت بدو تعلق نگیرد این است تحقیق
جلال الدین دوانی که دفع نموده است بدین ایرادی که ازین گونه بر قدرت باری
وارد است و تحریر شبهه وی این است که اگر او تعالی قادر است باید که مثل
خود نیز بسازد چنانچه بتقریر ممهد این اعتراض مندفع است اشکالیکه بر مصنف
است نیز مندفع میشود یعنی چون طین مقدس جناب نبوی و علوی نور الهی
است لابد است که استعداد بی مثلی در و بود چنانچه حقتعالی بی مثل است بخلاف
دیگر ممکنات که فطرت آنها از آن نور نیست لهذا این استعداد هم نداشتند
و بدیهی است که عجز قابل مانع قدرت فاعل نگردد حاصل معنی بیت موافق
اراده که نقاش عبارت از ذات باریست این است توئی آنکه حق سبحانه
بر اراده اینکه مثل تو در عالم تفصیل ظهور نماید و نقاب لبس از آن نگشاید
نقشهای گوناگون در علم اجمالی خود نقش فرمود لیکن هیچ فردی از

فطرت
از اشخاص امکانی چون استعداد مثلیت تو نداشت و بجز تخم عدم در مزرع صلاحیت
انها نه کاشت و چنانچه مفقود بود مسدود بماند و در اینصورت عجز قابل است نه عجز فاعل
و اگر مراد از نقاش قضا گرفته شود معنی بیت بدو تقریر تحریر توان کرد تقریر اول
باعتبار اخذ لفظ مثل بمعنی اصطلاحی و بودن لفظ کمتر بمعنی متبادر خود که بمعنی
به بسیار کم است حاصلش انکه رفعت مرتبت و جلالت منزلت تو بحدیست که در
اراده ازلی ایزدی نظیر مرتبه تو سوای رتبه احمدیت متصور نگردید چنانچه
بحدیث انا و علی من نور واحد باثبات رسید بنابر علی هذا قضا از ابتدای
ایجاد بر این توقع که ان مثل بمثل در منصه ظهور که جلوه گر گردد و نقشهای
انبیا و رسل و ملائکه علیهم السلام بر لوح دهر ترقیم نمود لیکن در هیچ صورتی
اثار ان مشرق انوار نقاب خفا از چهره انجلا نگشود تا انکه نقش مبارک ان
تاج یلیین وتبارک یعنی حضرت رسالت مرتبت در فص خاتم شهادت
هویدا گردید قضای الهی اثار مثلیت بر سیمای بیضا ضیای وی معاینه ندید همین
مضمون را مصنف بیان نموده حاصل معنی انکه تو نتیجی برامد ظهور مماثل تو
دست قدرت قضا نقشهای لا انتها بر صفحه عالم کشید اما بوئی جنسیت از
هیچ کلی نشمید و هر چند در میدان تجسس شتافت مماثل تو بحر ذات رسالت
ایات احدی نیافت و تقریر دوم به نسبت اخذ مثل است بمعنی لغوی
یعنی مانند و مراد از کمتر یافتن در ینصورت نا یافتن است بیانش انکه

منفرد است که

متقرر است که درجه هر وصی بحسب درجهٔ نبی وی میباشد هرگاه مرتبه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مرتبه همه رسل ارفع است پس مرتبه وصی او نیز فوق رتبه اوصای انبیا ما تقدم بود چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بی نظیر عصر است وصی وی نیز بمثیل دهر بود از آنجهة در علم ازلی حضرت لم یزلی مانند امیر کبیر احدی موجود نگشت و هرگاه قضا را امر ایجاد فرمود قدرت تخلیقی بوی عطا نمود او نیز هم تا قادر بودن خود خواست که نظیر امیر کبیر علیه السلام از دست او بظهور آید و امتحان قوت قدرت بوجه احسن معاینه نماید برین امید نقشهای هر سیاه و سپید مرتسم نمود لیکن غنچه تمنایش نشگفید و گل مرادش ندمید همین مطلب را مصنف در نظم آورد و تثلیث ولایت مرتبت را در حیز عدم شمرد حاصل معنی برین تقدیر آنکه تو بی بمثل که قضا بر امید ظهور نظیر تو بر صفحه هستی نقوش کشید و از هر مذاق ذوق رنگی چشید لیکن چون اراده الهی بظهور نظیر آن مجمع تقدیر متعلق نبود هیچ کوکبی از مطلع ارجمند نتافت و قضا و ازلی احد برا مانند مانند نیافت قوله رحمة الله علیه

انکه دستت را بدریا کرد نسبت بیگمان

رشحه دست ترا دریای اخضر یافته

نسبت بکسر نون ربط دادن چیزی بچیزی گمان بضم کاف عجمی درینجا بمعنی شک است رشحه بکسر راء مهمله و سکون شین معجمه و فتح حاء مهمله

آب که از جای تراوش کند و بجای جلد دریا معروفست که بعربی بحر خوانند
اخضر بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ضاد معجمه چیزی سبز رنگ و دریای اخضر نام دریای
عمیق است که در بصره واقع است بدانکه مصنف رحمة الله مرتبه نسبت کردن را
بر یافت مقدم نمود از انکه نسبت علم استدلالی است و یافت علم اعیانی
و فطری است که مرتبه شهود و وجدان بعد از مرتبه علم و عرفان است
و یافتن رشحه دست امیر علیه السلام عین دریا تعجبی نیست مرویست چون
جناب شاه مردان از جنگ نهروان فراغت نمود بوادی نزول فرمود
که طرفی از ان بساط انبساط بطبقه میگسترد که بچشمهای آب زلال مملو
و بسبزهای بر حسن و جمال معمور و جای از وی قدم نظر بر زمینی می افسرد که
معده اش از فواکه و اطعمه در خلو و جگرش بزخم بی آبی سراسر ناسور سید الخافقین
سند الخارقین علیه السلام عزم بجزم بجانب بی آبی نموده عالم عالم تحیر بر
دل عالم افزود و چون فضائیش حدت افزا بود و هوائیش هوش ربای جان
نثاران جناب ولایت مآب را قلق و اضطراب سخت روی داد و تیزترس
بی آبی در نهاد هر یکی بنیاد بی تابی نهاد و بعضی از منافقان نیز زبان طعن گشودند
و منافقت وادی سرزنش نمودند حضرت امیر کبیر علیه السلام همه را تا
بدایره تسکین رسانید و تسلی تمکین بخشید بعد از ان بقنبر رضی الله
فرمود بکن این پشته را که محاذی نظر من است تا قدرت ایزدی معاینه

گردد و خرق

کرد و خرق حیدری بمشاهده رسید بمجرد کندن سنگی عظیم هویدا شد بنفس نفیس خود سنگ را دور افکند
بعد از آن زینه ظاهر گردید امر بقنبر نمود تا در اندرون زینه در آید و آنچه در آنجا روی دهد
عرض نماید بعد از دیری قنبر رضی الله عنه بر آمد و عرض نمود که در این زینه سی و پنج زینه
دیگر که هر یک عقبه سخت بود حائل شدند بحمایت و عنایت آنحضرت از همه
عبور نمودم و مسافت هر یکی بزمان اندک پیمودم دری مقفل از سنگ آشکارا
گردید و کلیدش ناپدید بقوت آن زور بازوی احمدی در را گشودم و زنگ
یاس از مرآة تحیر زدودم حوضی دیدم پر از آب مشکناب و آن امیر کبیر علیه السلام
بر کنار آن غدیر نشسته بلطف ازلی خود جامی پر کرده مرا داد و فرمود ای قنبر از این آب
حاجت لب تشنگان دیگر بر آر و همه را در حصن حصین تسکین ده آورده راوی گوید قنبر جام گرفته
بیرون در شد امیر علیه السلام را بهمان نهج بر مقام خود قایم دید سخت مدهوش و متحیر گردید
امیر مومنان علیه السلام از آن جام نمک انجام کافه انام را سیراب فرمود و بنوعیکه هر فردی
از آن باز تشنگی روی نه نمود و نیز مرویست که جمعی التماس نمودند و زبان الحاح گشودند
که حق سبحانه رحمت خود را از ما باز داشته است و هیچ یکی را بفراغ نگذاشته است مدتی
که باران مفقود است و هر فردی از نظر مرحمت مطرود و زیاده ازین عتاب مخواه
و باران الهی از جناب عنایت نامتناهی درخواه حضرت امیر علیه السلام
بر خاست و هر دو دست حق پرست بر داشته باران درخواست فورا
انعام انعام و وفور نمود و ابر اکرام نزول فرمود و چندان بارید که تمام نواح کوفه

دریا کردید همه خلق سیراب شدند و شکر بجا آوردند چون آب طغیانی نمود و بافراط تمام بیفزود
عرض نمودند که یا امیر علیه السلام از تلاطم امواج آب تمام شهر در اضطراب است عمارتها
در انهدام اند و خانه ها در انعدام امیر کبیر علیه السلام ترحم نمود و لب با مبارک باران کشود
نجاة همه گروه بر اد رسیدند و از شر افراط رهیدند این بود اثر صحیحه در مسیت ولایت مرتبت
علیه السلام حاصل معنی بیت توئی آنکه دریابان و فخور بی احصا در جنب جوادی ان بحر کرم
بی آب و خجل و جود اسخیا با وجود آن کثرت عطا به نسبت فیاضی آن محیط اعظم بیتاب
و منفعل آنکه بد قدرت ترا به بحر نسبت نمود و زبان ثنا بدین وسیله کشود چون وسعت
قطره از قطرات اکرام ترا محیط تر از دریاء اخضر یافت کمیت عقلش در تنگه تحیر
شتافت که هرگاه رشحه فضلش و ذره لطفش بدین وفور است اعطای تمام آن سخی ایام بکدام ظهور بود رحمة الله علیه

آفرینش بهمزه ممدوده و سکون فا و کسر نون بمعنی پیدایش لاف کلام فضول و بمعنی
خودنمائی و خویشتن ستائی بالا مقابل زیر و بعربی فوق گویند و در کلمه بالائی یای
مصدری است بمعنی فوقیت یعنی بالا شدن رفعت بکسر راء مهمله بمعنی بلندی قدر
پایه بمعنی مرتبه برتر بمعنی عالی بدانکه رفیع ترین مخلوقات عرش برین است
چنانچه مرویست سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عظمة عرش
رب العزه فقال سئلت میکائیل عن عرش رب العزة فقال سالت

اسرافیل

اسرافیل عن عرش رب العزة فقال سالت اللوح عن عرش رب العزه فقال
سالت القلم عن عرش رب العزة فقال ان العرش ثلث مائة والف
وستین الف قائمة وقائمه من قوائمه کالطباق الدنیا ستون الف
مرة یعنی پرسید نداز جناب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از کیفیت عظمت
عرش پروردگار بزرگ پس فرمود علیه السلام پرسیدم بجبرئیل از کیفیت عرش
الهی او گفت من هم پرسیدم بمیکائیل از عرش ربانی او گفت من هم پرسیدم باسرافیل
از عرش ایزدی او گفت من هم پرسیدم از حقیقت عرش صمدی بلوح او گفت من هم
پرسیدم از کیفیت عرش سرمدی بقلم او گفت هست عرش الهی را سیزده لک
وشصت هزار ستون وهر ستون برابر شصت هزار طبقات دنیاست پس ازین
بیان عظمت عرش منقح گردید ونیز در بعضی آثار دیده که حضرت جبرئیل علیه السلام
بخداوند جلیل عرض نمود که مرا تمنای یافتن حدود عرشی است قوتی ده پر وبال
خود بیابم تا گرد عرش اعظم بشتابم از جناب رب الارباب قوت یافت
وبقدر سی وپنج هزار سال بشتافت ضعف تاری گردید وهیچ سودی نه بخشید قوتی
دیگر مسئلت نمود حضرت عزت عطا فرمود باز پرواز نمود بجدیکه طاقت طاق
گردید وبوی از حدود عرشی بمشام تمنا نرسید مناجات کرد سبحانک ربی الکریم
ما شان عرشک العظیم ندا آمد ای جبرئیل هنوز از حدود یک کنگره نگذشته
تا از اطراف عرشی چه پرسی واز حدود نامحدود او چگوئی بمجرد اصغاء این ندا

تفسیر

ساکت کردید وعنان جزم از عزم کشید و لا فرق عرش مستنبط میشود از تفسیر بعضی مفسران که در
آیه کریمه وسع کرسیه السموات والارض نوشته اند چنانچه ملخصش اینست لما خلق الله
الکرسی بحیث وسع السموات السبع والارضین السبع وصارتا مثل حلقة فی
فلاة ففخر الکرسی وقال احطت کل شیء فمن یغلبنی و لما سلط الله سبحانه
العرش علی الکرسی وصار فضله علی الکرسی کفضل تلک الفلاة علی تلک الحلقة
ورای عظمته ففخر وقال احطت کل شیء فمن یغلبنی فقال الله عز وجل انا
الله الواحد القهار اغلبک و اغلب کل شیء یعنی هرگاه پیدا کرد حقتعالی کرسی را
بوسعتی که گنجایش نمود هر هفت آسمان و زمین را و گشتند آنها در جنب وسعت کرسی
مثل حلقه که افتاده باشد در صحرا پس فخر کرد کرسی و گفت احاطه کردم من همه چیز را
و کیست اکنون که غالب شود بر من پس هرگاه برای کسر شان کرسی عرش را
بر وی مسلط نمود و گشت بزرگی عرش بر کرسی مانند بزرگی آن صحرا بر آن حلقه
پس مباهات نمود عرش نیز و گفت احاطه نمودم کرسی را که محیط تمام عالم
بود پس بر من که غالب خواهد بود پس گفت حق سبحانه منم خدای واحد
غالب بر همه چیز و من غالب گردیده بودم ترا و قادرم هر که را خواهم غالب نمایم
چنانچه جسد مطهر رسول اطهر را که از عنصر خاک بود در شب معراج بالای
عرش رسانید و پایه آنحضرت علیه السلام از همه کائنات برتر گردانید
و دیده باشی در کتب ثقات که جناب ولایت مآب علیه السلام در شب معراج

قدم بقدم

قدم بقدم تا بمقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و شنیده باشی از رواة
که هنگام کسر اصنام قدم ولایت توام بر دوش مبارک آن فخر عرب و عجم جالس گردید
پس ثابت شد ازین کلام که پایه رفعت آن عالیمقام از همه بلند و مرتبه آن والا قدر حضرت بر همه
ارجمند چه از عرشی و چه از فرشی احدی همسری وی نتواند نمود و زبان بیان بحر تحمید و تمجید
نتواند کشود حاصل معنی بیت آنکه تو ای اشرف ما تا آخر ما تقدم تو ای اسبق موجودات اعظم آنکه
در زعم خود بر رفعت سرایه می بالید و هر دم بدم بهمتائی می لافید چون پایه فتوت آن حضرت را
ارفع یافت بکمال سرگردانی در تیه حیرانی شتافت یعنی عرش اعظم هر چند بدم انا اقدم هر دم خود را
می ستود و بر تمام عالم بدین رفعت اتم مباهات مینمود لیکن در جنب عظمت آن اقدس مرتبت
غیر از پستی علمی نه افراشت و بجز هیچی ثمری بر نداشت قوله رحمة الله علیه

باز پرنده ایست مشهور که سلطانان و امیران و وزیران بدان شکار نمایند و بمعنی گشاده
استعمال یافته قدرت بضم قاف بمعنی توانائی و توانگری و بمعنی قضا نیز آمده جلال و جلالت
بفتح جیم بمعنی بزرگی بال بفتح بای موحده از انسان و حیوان چرنده از شانه تا سر ناخن
دست را بال گویند و در پرنده پر و بال نامند طیر بکسر همزه بمعنی پرنده سدره بکسر سین مهمله درخت
کنار و سدرة المنتهی درخت کنار است در آسمان هفتم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
رأیت علی الکل ورقة من اوراقها ملکا قائما یسبح الله عز و جل کذا فی مجمع البحرین و نزدیک

وبست بهشتی که مثوای اصفیا است و ماوای اتقیا شهپر بفتح شین معجمه و بای فارسی پر اولین
بال جانوران پرنده را گویند یا ز قدرت دو احتمال دارد یکی انکه مبتدا باشد و اضافه یا ز
بسوی قدرت بیانی بود و خبر مبتدا انکه طایران است دوم انکه منادی بود و خطاب بجناب
ولایت ماب باشد و طایران سدره ملایکه مقربین است که رئیس انها روح الامین است
و بودن انحضرت اولی از ملایکه اعلی از کلام انجناب ثابت است انا الذی حض الله جبرئیل
و میکائیل بالطاعة لی یعنی منم انکه خاص کردانید حقتعالی جبرئیل را و میکائیل را فرمان برداری
من و نیز فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حدثنی جبرئیل من الله تعالی یحب علیا
بما لا یحب الملائکة و لا النبیین و لا المرسلین و ما من تسبیح یسبح لله الا و یخلق الله منه ملکا
یستغفر لمحبته و شیعته الی یوم القیمة یعنی حکایت کرد بمن جبرئیل علیه السلام از خدای بزرگ
بدرستیکه خدا دوست میدارد علی علیه السلام را بدوستیی مخصوص که دوست ندارد بدان
فرشتکانرا و نه پیغمبرانرا و نه مرسلانرا و نیست هیچ تسبیحی که تسبیح کرده شود بدان
مر خدا را مگر بیافریند خدا از ان تسبیح فرشته را که امرزش میخواهد برای دوستان
و پیروان علی علیه السلام تا روز جزا و مصنف کلمه هرکجا از ان گفت که درجات
ولایت ایات بی نهایت اندیش تلمیح نمود ازین فقره بر انکه در هر درجه که جلال
وی متجلی گردید طائران سدره را بجز عجز و نارسائی ندید حاصل معنی بیت بر تقدیر
ندا انکه ای مسا ز قوة کبریائی و ای شهباز قدرت الهی بهر مقامیکه بال اجلال تو
پر و از جمال و جلال بگشاد نهاد قدسی ترا در زیر شهپر خود نهاد و در هر درجه

کرافشار حشمت

ز افتاب حشمت ایات تو بتجلیات عنایات بتافت طایران سدره را بجز تسبیح ما عرفناک
نیافت و چون معنی بتطبیق نسخه اخره بحسب مال متحد اند اطناب اطناب بحصول حاصل
نبردیم و عنان بیان از تطویل لا طایل کشیدیم قوله رحمة علیه

فتح بفتح فا گشادن باب بفتح با موحده بمعنی دروازه نسر بفتح نون و سکون سین
مهمله بمعنی کرکس و طایر بفتح طای مهمله و کسر همزه بمعنی پرنده فلک بفتح فا و لام بمعنی آسمان
بط بفتح بای موحده مرغابی را گویند شنا بکسر شین معجمه بمعنی اب ورزی و شناور بمعنی
اب ورزنده کذا فی برهان القاطع و نسر طایر مجموعه که بمنزله یک کلمه گردیده نزد
منجمین نام ستاره ایست از ستاره های ثوابت و برخی از تحقیق ثوابت در حیز
کتابت می ارد بدانکه عبد الرحمن صوفی شکر الله سعیه که جامع صور کواکب است
در کتاب خود نوشته که کواکب ثوابت مرصوده هزار و بیست و پنج اند و مواضع
این ثوابت در طول و عرض منطقة البروج و هر گاه مقادیر ثوابت مرصوده بصغر و کبر
مختلف بوده شش جمله قرار داده اند و هر جمله قدری علحده دارد و بعضی ازین کواکب
صوری اند یعنی صورتهای چند تصور نموده اند کواکبی داخل ان صور اند انها را داخل
در صور خوانند و کواکبی خارج از ان صور واقع اند انرا کواکب خارج از صور بخوانند
و کواکب صوری چهل و هشت اند بیست و یک در شمال و دوازده بر منطقه و پانزده

در جنوب و نسر طایر نیز نزد ہم است از ان کواکب صوری شمالی و انرا عقاب

نیز خوانند و نسر طایر از ان نامند که بالهای او کشاده است کوئیا مستعد بریدن است

در بین کواکب کوکب روشن که بر دوش اوست نیز مسمی به نسر طایر است و مقابل

نسر طایر را نسر واقع خوانند و ان کوکب هشتم است و انرا اسلحفات نیز خوانند

دارد دو کوکب است روشن تر انرا نیز نسر واقع کویند بجهته انکه بازوی او چنان مینماید

که باهم چفیده است چون این بیان خارج از بحث است زیاده ازین نتوان نوشت

و نیز نزد بعضی مراد از نسر طایر درانیجا جبرئیل علیه السلام است بنا بر اخذ معنی اول

مراد از فتح الباب دروازه ایجاد عالم تفصیل است و بر تقدیر اراده معنی ثانی

مراد از فتح الباب فتح باب هدایت باب است توضیح اول انکه او سبحانه جل شانه

جناب حضرت رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام را باعث ایجاد عالم ساخت

و تخلیق خلق بدست وی انداخت چنانچه ان امام سید انام خود میفرماید که انا داحی الارضین

و انا سماک السموات و انا منشی النجوم و انا صاحب البلایا و انا مضی الشمس و انا صاحب المناهج

و انا صاحب الکواکب یعنی منم کستراننده زمین ها و بلند کننده سازنده اسمانها و منم پیدا کننده ستارها

و منم روشن کننده افتاب و منم صاحب ازمایش ها و منم صاحب مقصود ها و منم صاحب

ستارها که هر که را بهر مقامیکه خواهم نصب نمایم هر ستاره را بهر صورتیکه اراده نمایم

بنکارم و بهر مقامیکه مناسب دانم در آرم پس ازین ثابت کردید که خلقت افلاک

و ترتیب انها و از نکار کواکب و تثبیت انها و البته قدرت الجناب است و موقوف

فوشان

قوت ان عالی (عنایات) انتساب سبب هر کواکب را بهر صورتیکه خواست مصور نمود و بهر مقامیکه
مناسب دانست مرتکز فرمود لهذا مصنف رحمة الله میکوید که تویی انکه در روز فتح باب
ایجاد عالم تفضل همه را چنانچه خواستی نمودی و بهر که هر چه مناسب بود عطا فرمودی
چنانچه امروز از ابر مدرار دست و دریا بار تو فلک مقرنس نیر و زیب و زینت
معاینه نمود که هر کوکب ذی صورت بعنایت بیغایت تو در وی بهیئتی خرین بود
ازالجمله نسر طائر را بصورت بطی یافت که بکمال سرعت در دریای اشفاق تو
شناوری مینماید و هر زمان ان بحر احسان را بزبان عقیدت ترجمان می ستاید
و تنقیح ثانی انکه روزیکه ان منبع اسرار و مجمع انوار بر مسند ارشاد نشست و همه را
بعنایت خود سرفراز فرمود جبرئیل امین علیه السلام نیز از فیض ان ابر مدرار تمتعی حاصل
نمود پس حاصل معنی اینکه تویی انکه در روز فتح باب ارشاد باب تمام کائنات
از ان ذات قدسی صفات بهره مند گردید و همه ذرات موجودات از افتاب
عنایت انتساب بدرجه بلند رسیدند چنانچه فلک که محل سیاحت ملک است
بچشم بصیرت خود مشاهده نمود که جبرئیل امین علیه السلام در عمان امتنان ان قدوه مومنین
مثل بط سیاحت مینماید مانند عندلیب هزاران اسالیب داستان ان بحر زمان می سراید قوله رحمة الله علیه

مهر بضم میم مرادف خاتم یعنی انگشتری مهر بکسر میم بمعنی محبت صفحه بفتح صاد مهمله بمعنی نیمه روی واضافه

وخزانه
تمیه صفحه بسوی جان بیانیه ست مخزن بفتح میم وسکون خاء معجمه جایی که خزانه باشد
بکسر خاء معجمه بمعنی گنجینه کان بفتح کاف عربی بمعنی جای زر خیز کذا فی بعض الغات الفارسیه
زر بفتح زای معجمه طلا را گویند و بعربی ذهب خوانند بدانکه هرکه بحکم مودت ان صوت مرتبت
در زمین ادمیت کاشت ثمر دولت جاودانه و غنای دو جهانی برداشت چنانچه
فرمود صلی الله علیه واله وسلم من احب ان یحیی حیوتی ویموت موتی
ویدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابیطالب وذریته الطاهرین
ایمة الهدی ومصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی
الی الضلالة یعنی کسی که دوست دارد اینکه زندگانی نماید مثل زندگانی من و بمیرد
همچو موت من و در اید در بهشتیکه وعده کرد پروردگار من بمن پس باید که
دوست دارد علی ابن ابی طالب را و اولاد پاک او را که امامان هدایت
اند و چراغان ظلمت اند و بدرستیکه ایشان نشانند شما را از راه راستی
بسوی گمراهی ونیز در مودة القربی باسناد طویل مذکور است که روزی جناب
رسالت ماب صلی الله علیه واله وسلم شاد و خندان بخانه حضرت امیر المومنین ع
سلام الله علیه و علی اولاده الطاهرین تشریف فرمایند و فرمود که بشارت دهیم
ترا یا اخی بدرستی که درین ساعت جبرئیل از رب جلیل پیغامی بمن اورد که برای
محمد صلعم بشارت ده بعلی علیه السلام را که دوستان تو از اهل جنت اند
وعالی همتان و بی نیازان اند از بد و سرشت حضرت امیر علیه السلام بعد اصفیاء

این کلام

این کلام سعادت نشان بجا آورد و وساوس هموم و هواجس غموم از دلهای احبا ببرد
و بخضوع تمام بجناب الهی عرض نمود خداوندا گواه باش من نیکوئیهای خود
بمحبان بخشیدم پس حضرت سیده النساء علیها السلام نیز بهمین عبارت دعا
ادا فرمود بعد از آن هر یک از سرو بوستان امامت سلام الله علیهما بهمین شهادت
حق جل و علا را گواه نمودند آنگاه سرور انبیا حضرت احمد مجتبی علیه افضل التحیة
و اکمل الثنا نیز فرمود شما از من کریم‌تر نیستید من نیز نیکوئیهای خود بدوستان علی
بخشیدم درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی
بتو و اهل بیت تو سلام میرساند و میفرماید که شما از من اکرم نیستید بدرستیکه
آمرزیدم گناهان دوستان علی علیه السلام را و بخشیدم ایشان را نعمتهای جاودانی
و کرامتهای دو جهانی از اینجا توانگری محبان جناب امیر علیه السلام را دریاب
و در جان نثاری جناب ولایت مآب بدل و جان بشتاب حاصل معنی بیت
تو همی آنکه شفاعت جهان منوط بر عنایت تست و نجات عالم مربوط بر حمایت تو
هر که مهر محبت تو بر صفحه جان سعادت توامان خود ثبت نمود ابواب سرور دو جهانی
و توانگری جاودانی بر دل تو و منزل خود گشود و آنکه به نیاز خود را نثار فدائیان تو
ساخت کوس بی‌نیازی و عالم‌نوازی در تمام اشباح کون و مکانی انداخت مولانا رحمة الله علیه

حاجت بمعنی نیازمندی جود بضم جیم جوانمردی قیامت بکسر قاف روز رستخیز بدانکه
بحر عطای آن مخزن جود و سخا نه بحدیست که ساحلش بسیاحت تقریر توان شنید
و بیدای اکرام آن ذی احتشام نه بوسعتی است که سر حدش بسیاحت تحریر
توان دید از جمله آثار انهار آن ابر مدرار حکایتیست که سبزه جاوید ابدی بر زمین جان
هر عقیدت گزین می رویاند و غنچه بقای سرمدی از شاخسار دل هر جان نثار می شگفاند
منقولست روزی آن جانشین کبیر نعم الهی و لذت پذیر علم سیمای نامتناهی خطاب مستطاب
بسیده نساء سلام علیها نمود آیا ماحضری در خانه هست تا بدان جانشینت نمایم و کام
زبان گشایم سیده نساء سلام الله علیها فرمود قسم بذاتیکه مشرف نمود پدرم را برسالت
و شیر الولایت که چیزی ندارم تا برای تو آرم بلکه از دو روز هست که آنچه میسر شده ترا بر خود
و فرزندان خود اقدم داشتم و بی تو اقدام بر تناول آن نمودن نتوانستم جناب ولایتمآب
فرمود ای بنت رسول خدا چرا اعلام نه نمودی و من سخن نگشودی تا سعی نمودم و قوت
می آوردم فرمود یا ابا الحسن شرم داشتم از پروردگار خود که با وجود رزاقیش کفالت خود
بتو سپارم و در انجاح حاجت روی بتو آرم امیر کبیر از خانه بر آمد و دیناری بطریق قرض
بدست آورد قضا را در اثناء راه بمقداد ابن الاسود کندی رضی الله عنه برخورد و دید که
رنگش بگردد و ملال متغیر و دلش به تحسر کمال تباشر تجسس حال او نمود و بشفقت تمام فرمود که
ما ازعجک هذه الساعة من رحلک یعنی کدام ضرورت در اینوقت ترا از خانه منتشر ساخت
و در معرض تشویش انداخت مقداد رضی الله عنه عرض نمود یا امیر المومنین علیه السلام بجان

عقیدت توامان

عقیدت توامان را بدین حال پر ملال بگذار و زیاده از این تجویز آزار در حق من روا مدار
امیر کبیر علیه السلام در استکشاف حال مبالغه میفرمود و مقداد رضی الله عنه بنابر حیا در
اظهار مضایقه مینمود چون چاره ندید پرده از روی کار برداشت و بعرض رسانید که
قسم بحضرتیکه ترا بقوت مشرف گردانید بیرون نیاورد مرا مگر سختی احوال و پریشانی
عیال چون از شدت جوع او آه و گریه ایشان شنیدم باضطراب بیرون دویدم آن
فیاض عالم از استماع این درد و الم گریان گردید مقداد رضی الله بمجرد شفقت آن
صورت مرتبت دل خود را فرحان دید آن فخر کبار دینار بوی سپرد و تفکر یاس از خاطر
وی سترد و تا از آن باز برکت عطای آن مخزن سخا گاهی غبار پریشانی بگرد
وی نرسید و بوی ملال بپر و بال هرگز مشام جان وی نشمید بلکه بمرتبه مستغنی و مشغول
گردید که راحتهای بی احصا و فراغتهای لا یتناهی بدیگران رسانید و عالم عالم
ذرات جهان را از خورشید کرم خود منور گردانید همواره گریبان جامه طاقت
هر بی استطاعت که از کف کشش گردش فلکی پاره گشتی بسوزن رحمت
شکن دوختی و دل عقیدت منزل هر نیازمندی که از تراکم ظلمت عصیان
و تراحم وصمت خسران تیره شدی چراغ تسکین و تمکین در شبستان امیدش
برافروختی نفایس شمار آن مروت و نثار در خزاین دفاتر خواتر نه بمرتبه ایست که درین
مختصر توان گنجید و نه بم اشفاق آن یگانه آفاق در رحمستان دلهای جان نیازان
نه بدرجه ایست که باحاطه آن توان رسید لهذا اشهب تیز قلم را از وادی رقم منعطف

میبارم و بحاصل معنی ببیت می برد ازم یعنی قوتی انکه دست جودش بانعام
خاص و عام نطع هستی کشید و ذوق هدایتش مذاق عباد را حلاوت حق پرستی بخشید
دیده تفقدش در حق انجاح حوایج حاجتمندان همیشه باز دست تلطفش درباره عقده کشائی
نیازمندان همواره دراز هرکه دست نیاز بر درگاه ان جهان پناه برداشت تا قیامت
علم عقده کشائی و حاجت روائی بر سر عالم افراشت قوله رحمة الله علیه

صفا بفتح صاد مهمله بمعنی پاکیزگی خجالت و خجلت بکسر خاء معجمه بمعنی شرمندگی گوهر بفتح کاف
فارسی بمعنی مروارید و هر یک از سنگهای نفیسه مثل الماس و یاقوت و لعل و مانند
ان و در عرف مستعمل در ذاتی ست که از بدو فطرت پاک سرشت بود جبین بفتح
جیم و کسر بای موحده بمعنی پیشانی کوثر صیغه مبالغه ست گویند مراد ازان چیز بسیار
و نیز نام جوئی ست در بهشت بدانکه ترجیح صفوت گوهر مطهر جناب عرفان
ایات از احادیث متواتره ثابت ست ازانجمله در حیواة القلوب مسطور است
که بچندین سند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت مینماید که فرمود
علیه الصلواة و السلام پیدا نمود حق تعالی مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
پیش ازانکه خلق نماید ادم را در ان هنگام نه زمین بود و نه اسمان نه ظلمت بود
نه نور نه افتاب بود نه ماه نه بهشت بود نه دوزخ پس عباس ابن عبد المطلب رضی الله عنه
گفت چگونه بود

گفت چگونه بود ابتدای آفرینش شما یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای عم بزرگوار چون
حقتعالی خواست ما را خلق نماید کلامی ایجاد نمود و از آن کلام نوری آفرید پس سخن دیگر ایجاد
نمود و از آن سخن روحی آفرید پس روح را با نور ممزوج گردانید پس مرا و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را بیافرید پس خدا را تسبیح میگفتیم در هنگامیکه دیگر جسمی نبود چون حقتعالی
خواست که سایر خلق را بیافریند نور مرا بشکافت و عرش اعظم را از آن نور آفرید پس
عرش از نور من است و نور من از خدا و نور من افضل است از نور عرش پس نور
برادرم علی را بشکافت و ملایکه را از آن خلق کرد پس ملایکه از نور علی مفطور شدند
و نور علی از نور خدا است و افضل است از ملائکه پس بشکافت نور دخترم فاطمه
را پس بیافرید از آن آسمان و زمین را پس بشکافت نور فرزندم حسن را و بیافرید
از آن آفتاب و ماه پس نور حسین را بشکافت و از آن بهشت ها و حور ها
و نهر ها و جوی های بهشتی بیافرید پس فرزندم حسن و حسین بهتر است از بهشت
و حور از اینجا دریاب که هرگاه جناب نعیم و چشمه تسنیم در جنب لطافت
و لطافت حضرت امام حسین علیه السلام خاک خجلت بر جبین خود افشانند
و از غیرت خون از دیده حسرت رانند وجاهت و صباحت آن ولایت
مرتبت تا چه حد بود و صباحت و وجاهت آن فتوت درجت تا کدام درجه
باشد حاصل مخفی توئی آنکه گوهر اطهر تو مصفا تر از صفای انهار الهی و جوهر
مطهر تو مجلی تر از ضیای انوار سیمای آب کوثر با آن حلاوت و صفا های آب

حورای عینا بان نزاکت و رعنائی بی تاب هر که بکمال آن نور ضیا گردید صیت کمال جمال او

تا بملاء اعلی رسید قوله رحمة الله علیه

ساقی بکسر قاف بمعنی آب دهنده مدح بفتح میم و سکون دال مهمله بمعنی ستایش
فطرت بکسر فاء و سکون طاء مهمله و فتح راء مهمله بمعنی پیدایش گوهر بفتح کاف عجمی بمعنی
مروارید بدانکه فرات ابن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که
حضرت امیر علیه السلام بجناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود
از صفت قصرهائیکه حق سبحانه بشهداء کرامت فرمود حضرت رسالت منزلت علیه
الصلوة والسلام بیان ساخت که یا علی علیه السلام بنای این قصرها خشتی از طلا
و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگ شان از در
و یاقوت است و خاک شان از زعفران و تلهای آن از کافور و در صحن هر قصری چهار
نهر اند نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و اینهمه از کوثر
اند و کوثر نهریست که از ساق عرش بیرون می آید و مسمی به نهر محمدیست و در احادیث
معراجیه نیز وارد است که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم دیدم بالای آسمان هفتم جوئیکه
بر لب آن کاسها بودند از یاقوت و لولو و زبرجد و نیز دیدم که بر کنار آن
مرغان طیران مینمایند و بنواهای جانفزا و نغمهای دلربا می سرایند بجبرئیل علیه السلام

گفتم که این چیست

مسطور است

گفتم که این حدیث گفت جوی کوثر است که حق تعالی مخصوص نمود برای تو و در معالم التنزیل
که کوثر جوئی است در بهشت و کرانهای او از زر است و مجرای او بر از در و یاقوت است
و خاک او خوشبوتر از مشک و عنبر و نیز در حدیث وارد است که حوض من یعنی حوض کوثر
مسیرت مدت یکماه است و اسپیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک از قدح و کوزهایی
آن مانند ستارگان آسمان هرکه از آن حوض آبی خورد هرگز تشنه نگردد و بودن حضرت
امیر علیه السلام ساقی کوثر نیز بیانی است لاریبی و نشانی است تحقیقی منقول است
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرکه
خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت
نماید وصی مرا بعد از من یعنی علی ابن ابیطالب را علیه السلام بدرستیکه او ساقی
حوض من است دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را
هرکه آب ندهد تشنه ابدی خواهد بود و هرکه از او جرعه یابد سیر آب سرمدی خواهد شد
و عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم یا علی انی سألت ربی عز و جل فیک خمس خصال فاعطانی سألت
ربی ان تنشق عنی الارض و انفض التراب عن راسی و انت
معی فاعطانیه و سألت ان یوقفنی عند المیزان و انت معی فاعطانیه
و سألت ان یجعلک حامل لوائی فی الجنة فاعطانی فالحمد لله الذی منّ علیّ بک
یعنی روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علیه السلام اینکه گفت فرمود مرا

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای علی علیه السلام بدرستیکه سوال نمودم به پروردگار خود
در تو پنج خصلت را پس بخشید مرا خواستم از رب خود اینکه چون شق شود از من
زمین و دور شود خاک از سر من تو باشی نزدیک من پس بخشید مرا پروردگار من و سوال
کردم به پروردگار خود اینکه قایم دارد مرا نزدیک میزان عدالت و تو با من باشی پس بخشید
مرا رب من و سوال نمودم به رب خود که بگرداند ترا بردارنده لوای من در بهشت
پس بخشید مرا رب من و خواستم از خدای خود که بگرداند ترا گشنده امت
من از طرف دوزخ به بهشت و بگرداند صاحب حوض من و آب دهنده کوثر
من در بهشت پس بخشید مرا پروردگار من پس حمد و شکر مر خدا را که احسان
نمود بر من بتو و اینکه مصنف رحمه الله علیه گفت ساقی کوثر چندان مدح تو نیست بدین
اعتبار است که با اوصاف ان مخزن الطاف از ان کامل تر است و اکثر
اخلاق ان مبداء اخلاق از ان فاضلتر است ازانجمله اینکه برادر جناب رسول خدا
و شوهر بتول عذرا کاشف رموز الهی است و واقف کنوز نامتناهی شافع
روز جزا است حامل لوای مصطفا است صاحب ذوالفقار است و واهب
انوار است معدن تجلیات ذاتی است مخزن ترقیات صفاتی است
و هکذا الی ما لا نهایة له و هرگاه ثابت شد که وجود ذی الجود الصاحب
مقام محمود باعث ظهور عالم و موجب وجود ادم است چنانچه در کتب احادیث
مسطور است پس متحقق گردید نیز اینکه جناب ولایت ماب منشاء اتصاف

و دربای الجاد است

دریای الحاد ست بکان گوهرهای اعظم وجوهرهای اکرم که عبارت از انوار اوصیا و اصفیا ست واشارت
بظهور اولیا و اتقیا حاصل معنی بیت تو ئی محفل آرای رتبه جامعیت و تقویت فرمای مرتبه
کاملیت احصاء محامد ان مظهر انوار ابدی را زبان بیان بیرون اعداد محاسن ان مظهر
اسرار سرمدی از توان امکان مصئون سقایت آب کوثر نه مدح چون تو شاهنشاه است
و حمایت عصاه ابتر نه وصف مثل ان عالم پناه تو ئی آنکه لیاقت عنایتش دریای
فطرت گوهر یاب و لیاقت وقایتش بیدای قیامت راحت تشنیع و شتاب قوله رحمة الله علیه

کنایت
رای بفتح راء مهمله بمعنی تدبیر و مقتضای عقل بکر و بفتح یای مثناة تحتانیه وضم راء مهمله
از اتحاد بی خلافی و مراد از شمشیر ذو الفقار ست و تحقیقش در بیت اخیر بند دوم گذشت
و دختر اشارت بسیدة النساء ست علیها السلام چون توضیح این ضرورت سطری
از ان بقلم زبان می نگارم و بیندی از ان در حیز بیان می آرم محبان دلی خاندان نبوت
علیه السلام جان نثاران ازلی دودمان فتوت ع بر جریده سینه سینه احباب بر
صحیفه شریفه وجه اصدقا چنین نگاشته اند و بدین روش تخم تدقیق در زمین تحقیق
نگاشته که چون جگر گوشه حضرت رسول اکرم سیدة النساء عالم از مرتبه صبا بر آمده
بحد نشو و نما رسیده اکابر قریش را تمنای تزویج آن ملکه روز جزا الاخق گردید
چنانچه بعضی از ایشان بافشاء این تمنا مبادرت نمودند و از انحضرت علیه السلام

احادیث انکار شنوده‌اند از انجمله روزی عبد الرحمان ابن عوف در حضور آن مظهر غفور رسیده
خواستگاری آن شفیعه روز بعث و نشور نمود حضرت سید انام علیه السلام بخشم تمام
فرمود بگفتم که عقد فاطمه والبته مشیت قضاست خواهد داد بهر که خواهد خواست
عبد الرحمان چون دید که خواهش مرا رسول خدا صلعم نخواست از مجلس شریف آن
حضرت علیه السلام برخاست و صحابه دیگر با همدیگر رای زدند و متفق برین گشتند
که شاید حضرت رسالت ع تزویج سیدة النساء بعلی مرتضی علیه السلام خواهد فرمود
و بهمین سبب آن امیر روشن ضمیر علیه السلام درین امر اقدام بایمان نمود همه مجتمع
شده تا به نخلستان که امیر کبیر ع آنرا آب میداد و بار جهاد بر نفس نفیس
خود می نهاد رسیدند و مستفسر گردیدند که باوجود اینکه حق سبحانه ترا بجمیع محامد موصوف
و بهمه محاسن معروف نموده و میدانی که هر که این عقد نسبت از رنج کونین رست و
می شناسی که سید عالم مسئلت هر که درین امر شنود ثروت ملاء اعلی بدو تفویض
فرمود با اینهمه عرفان و ایقان چرا خطبه فاطمه نمی بسندی و آن عقد رشک پروین
را بنام خود نمی بندی آن مودب اخلاق الهی و آن مهذب اشفاق رسالت پناهی
از استماع این خطاب آب در چشم مبارک بگردانید و بگوش هر عقیدت
نیوش حدیثی بدین آئین رسانید که هیچ میدانید آتشی را که بجد بجد منطفی ساخته ام
و بباد میدهید خواهشی را که بجهد بعید بذهول وی پرداخته ام رغبتی که مرا
تمنا است و امنیتی که مرا بدین مدعاست از امکان بیان مقصود و در عالم عیان مسدود ولیکن

مانع اظهار

مانع اظهار و موجب اضمار دو چیز است یکی غنای تنگدستی دیگر حیای حق پرستی
نمی توانم که بحضور پرنور آنحضرت بیحابا درآیم و با التماس این مقصد اعلی بی ادبی
نمایم آن جم غفیر توجهات کنند در میان آوردند و آخر امیر کبیر علیه السلام را با بدولت
سرای آن فخر ارض و سما بردند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن روز در حجره
طاهره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها بود بمجرد حاضر شدن حضرت امیر ع خطاب
مستطاب بام سلمه رضی الله نمود برخیز و در بگشا بشتاب و دیر منما ام سلمه رض
حیران بماند که این کیست تا منزلت وی چنین است و عظمت آن بدین آئین
جناب نبوت انتساب علیه السلام الملک الوهاب فرمود هذا رجل یحب الله
و رسوله یعنی این مردیست که از ازل نقش محبت خدا و رسول او در لوح دل
نگاشته و خدا و رسول نیز او را بکمال رضا دوست داشته با علم و بردبار است و
با عزت و وقار برگزیده ذوالمنن پسر عم من است ام سلمه رضی الله گفت که بایستادم
و در بگشادم بجدا که در را آگاه داشت و تا پنهان شدن من قدم همانجا گذاشت
بعد از آن درآمد و گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت علیه السلام بعد از
جواب سلام نزد خود بنشاندند و نثار شفقت آثار بر حسن وی افشاندند و حضرت
امیر کبیر علیه السلام سر ولایت تخمیر فرو انداخته می نگریست حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که بگو حاجت تو چیست خواست تا بسخن درآید و
ما فی الضمیر خود عرض نماید حیا مهر منع بر لب نهاد و اجازت اظهار اضمار نداد آنحضرت

علیه السلام بکشف دریافته تبسم کنان فرمود که شاید بخطبهٔ تزویج فاطمه علیها السلام آمده و بدین
تجویز دل نهاده‌ای امیر کبیر علیه السلام عرض نمود نعم یا رسول الله آنحضرت علیه السلام فرمود
هرچه خواهی لایق و سزاست و مقتضی ورود و در بعضی روایات فرمودن آنحضرت
کلمهٔ مذکور بعد از نزول جبرئیل علیه السلام است غرض از استماع این کلام مسرت التیام
امیر علیه السلام تسلیم نمود و چنین سخن گشود که یا رسول الله صلعم بر تو روشن است که از
زمان طفولیت مرا از پدر و مادر گرفتی و بفرزندیت خود پذیرفتی همیشه دست
شفقت بر سر من گذاشته و همواره توجه بر حال من گماشته اطوار علوم ایقانی
تعلیم نمودی اسرار رموز عرفانی تلقین فرمودی ذخیرهٔ زندگانی من عنایت تست
مایهٔ شادمانی من حمایت تو امیدوارم که تمنای دلی من اجابت نمائی و تجویز تزویج سیدة النسا
علیها السلام بطوع و رضا قبول فرمائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از عرض ابن عم
خورم گردید و پرسید یا اخی هیچ مایحتاج ضروری داری تا بمصرف لابدی در آری گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر تو هویداست که در ملک من بجز شمشیری و سپری و اسبی
و شتری و زرهی نیست هرچه در مرضی مبارک برسد نما و آنچه در خاطر عاطرت بگذرد
بفرما که تابع امرم و مطیع حکمم فرمود که شمشیر و سپر ترا بجهاد بکار می آید و اسب و شتر نیز
در مراحل ضروری باید داشتن اینهمه اولی و انسب است بزره چندان احتیاج نداری
که تو صاحب ذوالفقار و دلدل سواری بی زره همواره غالب خواهی بود بلی مغفر
همیشه فتح خواهی نمود برو این الفروش و در امور ضروری بکار آن و دل بکوش خضاب

ولایت مآب شادان

ولایت مآب شادان از حضور پر نوران سرور انس و جان مرخص شده بمسجد رسید
و بنماز مشغول گردید بغتة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بسلمان فارسی
رضی الله عنه فرمود که برو علی را بخوان و پیغام من برسان سلمان رضی الله عنه
پیغامیکه فرموده بود رسانید و امیر علیه السلام را بحضور آنحضرت حاضر گردانید
جناب رسالت پناه علیه السلام بآن عالیجاه خطاب نمود و بزبان ارشاد بیان
فرمود که بشارت باد ترا یا علی که حقتعالی فاطمه را بتو داد و ابواب سرور بر ملایکه و حور
کشاد موکل که یکی از حاملان عرش است مسمی بطائیل نزول نمود و گفت که خداوند
اقدس تزویج فاطمه بعلی فرمود پس بتو مژده میدهم و عقب من جبرئیل نیز می آید یا علی
تزویج فاطمه بتو مبارک باد امیر علیه السلام بمجرد اصغاء این ندا سر بسجده نهاد دیری
نگذشته بود که جبرئیل علیه السلام تهنیت تزویج رسانید و دل وحی منزل آنحضرت علیه السلام
را مسرور گردانید و گفت حقتعالی ابهشتیها امر نمود که خود را بیارائید و بحور عین
امر نمود که به حلی و زیور خود را مزین گردانید و بملایکه اعلی اعلام رسید که باسمان چهارم
قریب بیت المعمور حاضر شوید و بعقد تزویج فاطمه علیه السلام زهرا با علی مرتضی علیه السلام
مستعد گردید همه بساط نشاط گستردند و منبر آدم صفی علیه السلام او رد نزد بمکان
معهود بنهادند و خود بادب ایستادند ملکی راحیل نام که حق تعالی تعلیم همه اسمای بوی
نموده بامور خطبه خواندن شد اول حمد و ثناء جناب باری بخواند و بعد از آن
بگوش هر ذی هوش رسانید که ایها الملایک حقتعالی امر فرماید که امروز ابواب

عنایت آیات بر عالم گشادم و کنیز خود را به بنده خود دادم ای فرشتگان همه بشنوید و گواه شوید
و این حریر که آورده ام موشح بشهادتهای فرشتگان است اکنون حکم الهی چنان است که مهر از
مشک از فر بران نهم و برضوان دهم این بشارت است ترا از حضرت صمدی و عنایت است
در حق تو از جناب ایزدی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده شکر اداء نموده
و بجبرئیل علیه السلام فرمود که حمد مر جناب اقدس را که عقد فاطمه من به پسر عم من
به بست و شکر مر حضرت مقدس را که اکنون حق بمرکز نشست بعد از آن جناب
ولایت مآب را فرمود که خود را در مسجد برسانی و مردم را منتظر من مجتمع بنشان که
عقب تو می آییم و عقده این عقد میگشاییم بعد از لمحه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم قدم فیض توأم بمسجد نهاده بر منبر ایستاده زبان بحمد و مدح سبحان گشاده
آنگاه گفت که ای گروه مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل امین علیه السلام اکنون مرا خبر داد
که جناب اقدس الهی فرشتگان را نزدیک بیت المعمور جمع نموده فاطمه را بعلی علیه السلام
تزویج فرموده و مرا هم حکم کرد که وی را بدو سپارم و حکم چنانچه بهشت بجا آرم پس امیر علیه السلام را
فرمود تا خطبه برخواند و خبر فرحت اثر تزویج سیدة النساء بنفس نفیس خود بهمه رساند امیر کبیر
علیه السلام بر منبر ایستاده چنانچه امر بود اظهار نمود صحابه پرسیدند بدین خطبه راضی شدی
فرمود راضی شدم و تمسک بحکم ایزد زدم همه صحابه تسلیم نمودند و لب بنعت و منقبت
گشودند امیر کبیر علیه السلام میفرماید آنگاه مرا فرمود زره خود بفروش و در این مقدمه صرف
نمای تو از این مهم اهم فارغ آنگه برخاستم و زره را برداشتم و در راه اعرابی دوچار گردید

و ثمن بمن بار السید

وثمن بمن برسید گفتم پانصد درهم دست باستن برد و زر مطوری بدستم سپرد چون بخدمت آنحضرت
علیه السلام رسیدم پرسید چه کردی زره را گفتم بفروختم و پانصد درم ببینید و گفتم فرمود بکه فروختی
گفتم با عرابی گفت وی را می شناسی گفتم نمی شناسم حضرت فرمود آن جبرئیل علیه السلام بود
پیش از آمدن تو زره بمن تفویض نمود حضرت امیر علیه السلام آن دراهم را در حضور نهاد
و آنحضرت علیه السلام برای تهیای اسباب بصحابه داد و تا عرصه یکماه وقوع تزویج در وقفه ماند
و امیر کبیر علیه السلام در ینمدت هیچ پیغامی بدالجناب نرساند بعد از وقوع مدت یکماه
آن قدوه عز و جاه امیر علیه السلام را طلبید امیر علیه السلام حاضر گردید فرمود تا گوسفندان
و گاوان را ذبح نما و تیاری طعام کن تمام شب امیر علیه السلام درین کار ماند صبح خبر بهمه
مهاجر و انصار رساند همه جمع شده دست شستند و بر سر طعام نشستند چون مردم متفرق
شدند حضرت ام سلمه رضی الله عنه عرض نمود یا رسول الله اگر امروز خدیجه کبری رضی الله عنها
می بود دلش ازین شادی لبریز رسیدی و چشمش پر نور گردیدی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم همین که نام خدیجه رضی الله عنها شنید باران اشک بارید و فرمود
مانند خدیجه بر آسمان جان هیچ ماهی نتافت و همچو او رفیقی کجا توان یافت تصدیق من
نمود در عهدیکه همه در پی تکذیب بودند انیس من بود در عصریکه همه وحشت مینمودند
بجان و مال خود دافع آن ساخت بجسم و جان با آرام من پرداخت پیش از آنکه
رحلت نماید حقتعالی امر کرد رضوان را که برای وی در جنت گشاید و من او را
بدین بشری بشارت دادم و ابواب عنایات عقبی بروی گشادم بعد از آن

انحضرت علیه السلام ام سلمه و ام ایمن و باقی ازواج طاهرات و نساء بنی هاشم را فرمود
که بهمه فاطمه علیه السلام سعی نمایند و بجان و دل در خدمت وی در آیند دختران عبد المطلب
و زنان حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم حضرت سیدة النساء ع
را آراسته و پیراسته تکبیر و تحمید گویان بر دلدل نشاندند و حوران جنان نثارهای
بیکران بر جبین نورانی آن ملکه دو جهانی فشاندند و حضرت میکائیل و اسرافیل و جبرئیل
و هفتاد هزار فرشته عرشی و فرشی رکاب سعادت انتساب سیدة النساء شده
همه مردم اهلبیت تا بدولت سرای امیر کبیر علیه السلام رسیدند و حضرت رسالت مرتبت
صلی الله علیه و اله و سلم و حمزه و عقیل و جعفر رضی الله عنهم پس و پیش سواری ب الحنفیه
روز جزا گردیده ذوق حلاوت و فرحت چشیدند انحضرت علیه السلام در خانه
امیر علیه السلام سیدة النساء را داخل نمود و باقی همه را مرخص فرمود در الوقت
حضرت امیر علیه السلام در مسجد تشریف داشته بودند طلب فرمود و دست
بتول را بدست مقبول حضرت امیر سپرد و جناب امیر علیه السلام اداب
بجا آورد بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم فرمود نیکو
زنی است زن تو و حضرت فاطمه علیه السلام را گفت نیکو شوهری است شوهر تو
حق سبحانه پاک کرده اند شما را و نسل شما را من بصلحم با آنکه با شما بصلح است
و بجنگم با آنکه با شما بجنگ است و شما را بخدا میسپارم و شکر وی بجای آرم
اس بود تفسیر یافتن علی مرتضی علیه السلام بنت رسول مجتبی علیهم السلام

الکنون حاصل

اکنون حاصل معنی بیت این است توئی آنکه رای جهان آرای ترا بعنایت سابقه
صمدی اتحادیست ابدی و اقتضای هدایت انتمای ترا باداده ازلیه احدی اتصالیست
سرمدی هرچه بتقدیر قدرت ربانی تدبیر فرمود بتنویر قوت یزدانی تو تصویر نمود والحجه
مصیرت رسالت پدید گردید بسیرت ولایت تو بظهور رسید توئی زوج سیدة النساء العالم
توئی اوج ذروه بارگاه اعظم توئی شهسوار میدان لافتی توئی تاجدار شان هل اتی
توئی مصاحب اسرار سبحانی توئی صاحب ذوالفقار آسمانی

ذات بفتح ذال معجمه بمعنی شخص آفرینش بکسر نون بمعنی پیدایش سبب بفتح بای موحده
اول بمعنی رسن و در عرف اهل فرس بمعنی واسطه مستعمل گردیده ابد بفتح همزه و بای
موحده بمعنی همیشگی که در جانب استقبال بود و ازل همیشگی که بجانب ماضی بود حوا
بفتح حاء مهمله و واو مشدده نام زوجه حضرت آدم علیه السلام آدم مشتق از ادمت
بمعنی گندم گون شدن و چون رنگ آدم علیه السلام گندم گون بود بدین اسم مسمی گردید
سترون بر وزن قلم زن نازاینده را گویند و این کلمه مرکب است از استر و ون
و معنی ون مانند پس معنی ترکیبی سترون مانند استر و چون استر نمی زاید
بدین تناسب تعبیر نموده خوار را بسترون عزب بفتح عین مهمله و زای معجمه مرد بی زن

را گویند مخفی نماند که چنانچه جناب علوی باعث ایجاد عالم است همچنان منشاء اولاد
حوا و ادم علیه السلام بترتیب اکر فذریعه اسم سامیش نمودی مغفرت ادم هرگز
ظهور نه نمودی و اصلا اتصاحب ادم و حوا رو ندادی و بنیاد توالد بر منصب تناسل
پای نه نهادی و تفصیل این بیان اگرچه طولی دارد راقم بر تبیان بعضی ثقات و بر تحریر
تفسیر سید علی ابن ابراهیم اکتفا میکند و بندی از آن مینویسد نوشته است مفسر مذکور که
قال الامام علیه السلام لما زالت خطیئته ادم ع و اعتذر الی ربه عز و جل قال یا رب تب
علیّ و اقبل معذرتی و اعدنی الی مرتبتی و ارفع لدیک درجتی فلقد تبیّن اثر الخطیئة
باعضایی و سایر بدنی قال الله تعالی یا ادم اما تذکر امری ایاک بان تدعونی بمحمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین عند شدایدک و دواهیک قال یا رب بلی قال الله تعالی
فادع بهم احبک و ازدک فوق مرادک فدعا بهم و قال یا رب اتوسل بمحمد و آله
الیک تقبل توبتی و تغفر خطیئتی و انا الذی سجدت له الملائکة قال الله تعالی
انما امرت الملائکة بتعظیمک بالسجود اذ کنت وعاء لهذه الانوار و لو کنت
سألتنی بهم قبل خطیئتک لاعصمک منها و افطنک لدواعی عدوک
ابلیس حتی تحذر منها و لکن الامور تجری موافق السابق علمی فالان دعوت
بهم فقد قبلت توبتک و اقبلت مرضوانی علیک و اعدت الی مرتبتک
وتقبیت بک زوجتک حوا و صیرتک مبداء المیلاد و منشاء الاولاد لک قد
قوله عز و جل فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه ترجمه عبارت تفسیر این است

فرمود امام

فرمود امام علیه السلام هرگاه در لغزش انداخت خطای معهود آدم علیه السلام را و عذر آورد
بحضرت پروردگار خود که غالب و بزرگ است گفت ای پروردگار من توبه من بپذیر
و دست من بگیر و عذر من قبول فرما و باز ده بمن مرتبه من و بلند گردان بسوی خود درجه من
قسم بذات تو هر آینه تحقیق که هویدا گشت آثار خطا در عضو عضو من و در تمام بدن من
گفت حقتعالی ای آدم آیا یاد نمیکنی امر مرا که بتو نموده ام اینکه دعا کن و مناجات نما
در حضرت من و شفیع آر محمد صلعم و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع علیهم السلام
را وقت ورود حادثات و زمان نزول بلیات گفت آدم علیه السلام ای پروردگار
من آری فرموده بودی گفت حق سبحانه پس دعا کن بذریعه ایشان تا اجابت
کنم ترا و بازدیاد دهم مراد تو پس مناجات نمود و بخواند حقتعالی را و شفیع آورد حضرات را
و گفت ای پروردگار من وسیله مینمایم در انجاح مقاصد بجناب تو محمد صلعم و عترت
اطهر او را ع قبول نما توبه مرا و مغفرت فرما گناه مرا حالانکه من آن شخص که سجده نمودند
برای وی فرشتگان گفت حقتعالی امر کردم فرشتگان را برای تعظیم تو بسجود مگر
ازینجهت که بودی تو محل انوار حضرات عالیه تبار و اگر سوال میکردی تو بوسیله آنها
پیش از وقوع زلت هر آینه در عصمت میداشتم ترا و آگاه میساختم ترا بخواهشهائی
که از طرف دشمن تو یعنی ابلیس علیه اللعن دعوت مینمایند و هر دم ترا میخواهند تا
کناره میگرفتی از آن و اما لکن امور جاری میشوند بر حسب علم ازلی ما پس الکنون
توسل کردی محمد صلعم و اهل بیت ع او را و مناجات نمودی بذریعه آنها

در حضرت من پس بدرستيکه قبول کردم توبه ترا و بخش ادم بخوشنودي بر تو و باز زاده ادم رتبه ترا و ملاقي
ساختيم بتو زوجه ترا و کردانيدم ترا باعث ولادت ادم و موجب فطرت عالم اين بود مراد
از کلمات که در ان ايه وارد اند يعني ايه فتلقى ادم من ربه کلمات باين روي که مراد از کلمات
اسامي شريفه حضرات مقدسات اند عليهم الصلوة والسلام حاصل معني بيت متلو يي انکه
وجود ذي الجود تو منشاء ايجاد ارض و سما و ظهور پر نور تو مبداء اولاد ادم و حوا
عليهم السلام تويي موجب شفاعت جان نثاران ازلي تويي باعث مغفرت گناه کاران
ابدي ايزد کريم فطرت ان واجب التعظيم والتکريم اگر بر سرير تکوين قديم نه نشانيدي
همواره حوا بيچاره از سلاسل توالد و تناسل عقيم ماندي و اگر اراده تقويم ان
عزت بخش تعظيم حضرت حي قيوم نه نمودي ادم عليه السلام بان رفعت اتم از دولت
تزويج بي نصيب و محروم بودي قوله رحمة الله عليه

اي حرف ندا است معظم بضم ميم وفتح عين مهمله وتشديد ظاء معجمه بزرگ ترين چيزي
کذا في المنتخب وکلمه مذکور صيغه اسم مفعول است از باب تفعيل که مستعمل شده در اين
موضع براي مبالغه کعبه بفتح کاف تازي وسکون عين مهمله بمعني شرف و رفعت کما قال
صاحب مجمع البحرين يقال لا يزال کعبک عاليا وکل شيء اذا علا وارتفع فهو کعب وقيل به
سميت الکعبة

سميت الكعبة وقيل انما سميت كعبة لانها وسط الدنيا او لانها مربعة انتهى و في المعالم
تسمي العرب كل بيت مربع كعبة وقيل لارتفاعها من الارض یعنی گفته میشود در محاوره
عرب همیشه با شرف تو در بلندی و برتری وقتیکه مرتفع شود میگویند این شی کعب است
پس ازین محاوره معلوم شد که کعب در لغت بمعنی رفعت و شرافت است
و گفته شده است که به نسبت ارتفاع نامیده اند کعبه معظمه را بدین اسم و بعضی
گفته اند که تسمیه حرم محترم بکعبه بنابر وقوع ویست در وسط دنیا و در معالم التنزیل
مندرج است که می نامند عرب هر خانه را که چهار گوشه داشته باشند باسم کعبه و برخی
بسبب ارتفاع زمین کعبه کعبه را بنام مزبور مسمی ساختند اصل بفتح همزه و سکون
صاد مهمله بمعنی بیخ و بن و نژاد و في مجمع البحرين الاصل الحسب والحسب بفتحتين الشرف
یعنی اصل در لغت بمعنی حسب است و معنی حسب شرافت است بیان بفتح
باء موحده و یای مثناه تحتانیه بمعنی سخن روشن و آشکارا مصطفی بمعنی برگزیده
و لقب مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم قبله بکسر قاف مصدر است
في مجمع البحرين القبلة الجهة من قولهم اين قبلتك اي جهتك وسميت القبلة
قبلة لان المصلي تقابلها وتقابله یعنی در کتاب مذکور مسطور است که قبله در لغت
بمعنی جهت است ماخوذ است از قول ایشان کجا است قبله تو ای جهت تو
و نامیده شد جهت بقبله از آنکه نمازگذارنده مقابل او میشود و او مواجه وی
میگردد و از بیضاوی مستنبط میگردد که قبله اسم طرف مکان است که مردم

بوی متوجه میشوند و دنیا بضم دال مهمله بمعنی کمتر و نزدیکتر و چون اینجهان کمترست از دار عقبی
و نزدیک ست به نسبت آن جهان بدین نام مسمی گردید دین بکسر دال مهمله بمعنی الکیش
و سیرت جان بفتح جیم تازی بمعنی روح حیوانی جهان بروزن مکان عالم ظاهر
و آنچه ما تحت فلک قمرست کذا فی البرهان القاطع و باید دانست که لفظ کعبه اصل
درین بیت که واقع ست معطوف ست بر کلمه معظم بحذف عاطفت و لفظ از
بیان متعلق بمصرعه ثانیه و بودن جناب ولایت ماب معظم از احادیث متواتر
متحقق ست عن ابن عباس رضی الله عنهما نظر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
الی علی ابن ابیطالب علیه السلام فقال انت سید فی الدنیا و الاخرة یعنی روایت
کرده شده ست از ابن عباس رضی الله عنهما که نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم بسوی علی علیه السلام پس فرمود تو یی سرور در دنیا و اخرة پس معظمیة
آن فتوت مرتبت ازین حدیث درباب و مدح نمودن مصنف آنجناب را
بکعبه اصل یعنی کعبه شرافت و رفعت بدو معنی ست یکی آنکه ذات ولایت
ابات تو کعبه جهان ست بحسب شرافت و رفعت چنانچه کعبه مقام طاعت است
ذات مقدس سمات نیز محل عقیدت ست چنانچه در تحفه الزائر از حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام منقول ست هر که پیاده بزیارت حضرت
امیر علیه السلام برود حقتعالی بهر گامی ثواب دو حج و دو عمره برای او
نویسید هرگاه مرتبه مرقد او چنین بود درجه والا چگونه خواهد بود و نیز الکثر

نقاوه بتفصیل

نقاة بر تفضیل موضع مرقد امجد و موقع مزار سید ابرار بر سایر اجزاء زمین حتی الکعبة متفق اند
دوم آنکه جناب عرفان مآب کعبه شرافت است یعنی اعزاز و اکرام خاص و عام بشرافت
است و عرب را شرافت بطفیل ولایت مرتبت است که هرگاه شرافت در ینجا
رسید معزز گردید و بودن آنحضرت علیه السلام قبله دنیا و دین از حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه مبرهن است و تعبیر نمودن آنجناب بجان جهان مصطفی صلی الله علیه واله وسلم نیز
بحدیث نفسک نفسی و دمک دمی واضح و بنص قاطع انفسنا وانفسکم لایح است
و توضیح احادیث مذکور بطور تفصیل در ابیات بندهای سابق مذکور شد حاصل معنی
بیت ای آنکه توئی کعبه شرافت و رفعت و قبله دنیا و آخرت و توئی اعظم
اولاد آدم و معظم بنیاد عالم توئی شان الهی بحجت قاطع و جان رسالت پناهی
ببرهان ساطع هر که بجان و دل خود را فدای تو ساخت ایزد صمد بسعادت ابدی
و دولت سرمدی وی را نواخت مولف رحمة الله علیه

از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان
تا نهادی لب بصورت بر دهان مصطفی

نقود بضم نون و قاف جمع نقد بفتح نون و سکون قاف بمعنی درم و دینار سره ضد
قلب گوهر بفتح کاف فارسی مروارید معدن بفتح میم و کسر نون بمعنی حقیقت شئی
و آنچه مقصود بود از لفظ لبالب بمعنی پر و لبریز صورت بضم صاد مهمله بمعنی پیکر بدانکه
لب نهادن علی مرتضی علیه السلام بر دهان مبارک احمد مجتبی صلی الله علیه واله وسلم

دو بار روی داد یکی در ایام ولادت آورده اند که حضرت رسالت منزلت صلی الله
علیه و آله و سلم بخانه عم محترم خود تشریف آورد و دوست حق پرست یعنی علی مرتضی
علیه السلام برد تا آنجناب را بدیدار فیض آثار خود مشرف سازد و خود بنفس نفیس
بمهمات ضروریه وی پردازد فاطمه بنت اسد رضی الله عنها گفت ای فرزند ارجمند
دلیرانه نزدیک دلبستان فرزند مرو که سیرت شیر دارد و پنجه بخراشیدن چهره روی
می آرد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم این همه شنود و فرمود ای مادر علی علیه السلام
با من هرگز این شیوه پیش نبرد و گریبان ولای من بمقراض جفا نبرد این بگفت و خود
را تا بنزدیک آن فخر دو جهان رسانید و از گهواره بر آورده بر سینه خود چسپانید
و رو بر روی نهاد و دهن آن برگزیده ذو المنن گشاد و زبان فیض ترجمان اندرون
دهن نمود و جناب ولایت مآب را بمکیدن آن امر فرمود آن سرچشمه اسرار مصطفوی
مدتی مکید و شربت هذا العاب الله فی فمی چشید بهمین نسبت جناب ولایت مآب علیه السلام
در حصن حصین انا مدینة العلم و علی بابها در آمد و بهمین سبب از زبان فیض ترجمان
او سلونی قبل ان تفقدونی بر آمد و مرتبه دوم نزدیک رحلت بود که حضرت
رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر را نزد خود بخواند و بر بستر
وصایت اثر نشاند و سینه نورانی خود بسینه وی منضم نمود و وصایای بی احصا
تلقین فرمود تا دیری بدین منوال بداشت و دهن امیر علیه السلام بر دهن خود
و دهن خود بر دهن امیر علیه السلام گذاشت جمعی در تردد شدند و از امیر کبیر

تفتیش نمودند

تفتیش نمودند که چرا جناب پیغمبر خدا علیه التحیة والثنا ترا طلبیده بود آنحضرت علیه السلام
فرمود که دهن مرا در دهن خود نمود و هزار باب از علم رب الارباب مرا یاد داد
که بهر بابی هزار باب دیگر از علوم ازلی بر دل من بگشاد چنانچه قطره از آن دریا
این محبور شکسته با تقریر مینماید و قفل سکوت بکلید تحریر میگشاید روزی مردی
از علمای اهل کتاب بنزدیکی از خلفای ثلثه از منازل بعید رسید و چندی
سوالات لاحل که در ضمیر داشت علم اظهار آن برافراشت و با دب
تمام برخاست و جواب هر یک از احباب خواست احدی مجیب نگردید و هیچ عقده
وی بانحلال نرسید قضا را محب اهلبیت حبیب سبحان حضرت سلیمان رضی الله عنه نیز
وارد محکمه شد و آن غریب را دید و مرموز ضمیر وی شنید و بر الحضور امیر کبیر علیه السلام
حاضر ساخت و بر قدم خرق توام انداخت آن مسکین حزین بمشاهده آن مسند نشین
مقام تمکین چون گل بشگفید و مسرور بالکل گردید و با ظهار عقدهای خود دهن گشود
امیر کبیر علیه السلام فوراً بجواب هر یکی و بر اتسکین نمود چنانچه فرمود اینکه گفتی که خبر
ده مرا بچیزی که نفس میشمارد و روح ندارد آن صبح است که والصبح اذا تنفس حقتعالی
میفرماید و اینکه ظاهر نمودی که بیان نما از پیغمبری که نه از قوم جن است و نه از فریق انس و نه از
زمره ملک و آن زاغ است که بتعلیم قابیل علیه اللعنة آمده بود و اینکه گفتی که بگوی از آن
کنیزی که در دنیا بحباله دو برادر بود و در عقبی بیکی رسد آن نخله است یعنی درخت
خرما و لفظ نخله در عرف عرب مونث است و از بین درخت در دنیا مومن

دو بار روی داد یکی در ایام ولادت آورده اند که حضرت رسالت منزلت صلی الله
علیه و اله و سلم بخانه عم محترم خود تشریف آورد و دست حق پرست بمهد علی مرتضی
علیه السلام برد تا آن جناب را بدیدار فیض آثار خود مشرف سازد و خود بنفس نفیس
بمهمات ضروریه وی بپردازد فاطمه بنت اسد رضی الله عنها گفت ای فرزند ارجمند
دلیرانه نزدیک دل بندان فرزند مرو که سیرت شیر دارد و پنجه بچهره اشنیدن چهره بر روی
می آرد سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم این همه شنود و فرمود ای مادر علی علیه السلام
با من هرگز این شیوه پیش نبرد و گریبان ولای من بمقراض جفا نبرد این بگفت و خود
را تا بنزدیک آن فخر دو جهان رسانید و از گهواره برآورده بر سینه خود چسبانید
و رو بر روی نهاد و دهن آن برگزیده ذو المنن گشاد و زبان فیض ترجمان اندرون
دهن نمود و جناب ولایت مآب را بمکیدن آن امر فرمود آن سرچشمه اسرار مصطفوی
مدتی مکید و شربت هذا لعاب الله فی فمی چشید بهمین نسبت جناب ولایت مآب علیه السلام
در حصن حصین انا مدینة العلم و علیٌّ بابها در آمد و بهمین سبب از زبان فیض ترجمان
او سلونی قبل ان تفقدونی برآمد و مرتبه دوم نزدیک رحلت بود که حضرت
رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم جناب امیر را نزد خود بخواند و بر بستر
وصایت اثر نشاند و سینه نورانی خود بسینه وی منضم نمود و وصایای بی احصا
تلقین فرمود تا دیری بدین منوال بداشت و دهن امیر علیه السلام بر دهن خود
و دهن خود بر دهن امیر علیه السلام گذاشت جمعی در تردد شدند و از امیر کبیر

تفتیش نمودند

تفتیش نمودند که چرا جناب پیغمبر خدا علیه التحیة والثنا ترا طلبیده بود آنحضرت علیه السلام
فرمود که دهن مرا در دهن خود نمود و هزار باب از علم رب الارباب مرا یاد داد
که بهر بابی هزار باب دیگر از علوم ازلی بر دل من بگشاد چنانچه قطره از آن دریا
این مجبور شکسته با تقریر مینماید و قفل سکوت بکلید تحریر میگشاید روزی مردی
از علمای اهل کتاب نزدیکی از خلفای ثلثه از منازل بعید رسید و چندی
سوالات لاحل که در ضمیر داشت علم اظهار آن بر افراشت و با دب
تمام برخاست و جواب هر یک از اصحاب خواست احدی مجیب نگردید و هیچ عقده
وی بانحلال نرسید قضارا محب اهلبیت حبیب سبحان حضرت سلمان رضی الله عنه نو
وارد محکمه شد و آن غریب را دید و رموز ضمیر وی شنید و برا لحضور امیر کبیر علیه السلام
حاضر ساخت و بر قدم خرق توام انداخت آن مسکین حزین بمشاهده آن مسند نشین
مقام تمکین چون گل بشگفید و مسرور بالکل گردید و باظهار عقدهای خود دهن گشود
امیر کبیر علیه السلام فوراً بجواب هر یکی وی را تسکین نمود چنانچه فرمود اینکه گفتی که خبر
ده مرا بچیزی که نفس میشمارد و روح ندارد آن صبح است که الصبح اذا تنفس حق تعالی
میفرماید و اینکه ظاهر نمودی که بیان نما از پیغمبری که نه از قوم جن است و نه از فریق انس و نه از
زمره ملک و آن زاغ است که بتعلیم قابیل علیه اللعنة آمده بود و اینکه گفتی که بگویی از آن
کنیزی که در دنیا بحباله دو برادر بود و در عقبی بیکی رسد آن نخله است یعنی درخت
خرما و لفظ نخله در عرف عرب مونث است و از این درخت در دنیا مومن

۲

که مثل من باشند و کافر که همچو تو بود همه بهره یاب اند و من و تو به نسبت انکه بنی آدمیم و تا برادریم

بدار السلام ذایقه وی بحر بمذاق اهل بهشت بخشند و بوی وی بمشام لیام نرسد

و اینکه پرسیدی کدام قبرست که سیر نمود با صاحب خود ان ماهی است که

سیاحت دریا نمود و حضرت ابن متی علی نبینا و علیه التحیة والثنا با وی مقترن

بود و اینکه تفتیش نمودی که چیست قفل سمائی و کلید الهی قفل غیبی شرک است و کلید لا ریبی

لا اله الا الله است و اینکه سوال کردی ان شش چیز کدام اند که از بطن ام مخلوق نشده اند

یکی از ان حضرت ادم صفی الله است دوم حوا علیهما السلام سیوم گوسپند حضرت

ابراهیم خلیل الرحمان علی نبینا و علیه السلام من الله الملک که جبرئیل علیه السلام از اسمان

اورده بود چهارم عصای حضرت موسی کلیم الله سلام الله علیه که از بهشت بود

بوراثت شعیبی بموسی علیه السلام رسیده پنجم ناقه حضرت صالح علیه السلام که

بیانش در قران مجید مفصل گردیده ششم شبپرک که حضرت عیسی بن مریم

علی نبینا و علیهما السلام الله الملک الکرام ساخته بود و باذن الهی طیران نمود

و روی بصحرا نهاد و مرده بر زمین افتاد و اینکه مسئلت نمودی از چیزیکه

بر بسته دروغی بود دیگر کی است که برادران حضرت یوسف صدیق الله که

علی نبینا و علیه السلام بدروغ بر بسته بودند و به پدر خود ظاهر نمودند و اینکه از

جزر و مد بحر سوال نمودی یعنی دریا که وقتی می افزاید و زمانی میکاهد سببش چیست

وجهش اینست که فرشته ایست متعین دریاها که اسمش رومان است هر گاه

از دو قدم خود

هر دو قدم خود بدریا می نهد بجز جوشش میزند و هر گاه بر میدارد دریا در کاستن می افتد
و اینکه گفتی چه باعث است که گاو یکه تمام زمین بر پشت خود را اکنون گذاشت و گاهی
سر خود را به بر افراشت و جهش و خجالت است در زمانیکه حضرت موسی علیه السلام بطور
رفته سامری نام کافری جسدی بصورت گاو از سیم و زر ساخت و خاک سم اسپ
جبرئیل علیه السلام که خاصیتش احیاء موتی بود در وی انداخت و زنده گردانید و صدای
خدائیش بگوشش مردم رسانید همه از دین برگشتند و مرتد شدند پس ازین شرمندگی
که بصورتش معبود ناحق پرستان مشابهتی داشت سر باسمان نافراشت و اینکه
پرسیدی چیست که میراث مرد مساوی نصیب دو عورت میشود سببش این است
که در بهشت خوشه سه دانه بود پس مادر ما حوا یکدانه ازان بخورد
دو دانه باقی آدم علیه السلام بخورد و اینکه پرسیدی از بزرگترین وادی و بدترین
وادی بزرگترین وادی بر روی زمین سراندیب نزول نمود بر وی آدم علیه السلام
از آسمان و بدترین وادی برهوت است که در یمن است و این وادی است
از وادیهای دوزخ و اینکه پرسیدی که خروس چه میگوید بانگ وی بردم اینست
که یاد کنید خدای را ای سرشاران حب دنیا و غافلان دار عقبی و از بانگ تیهو
و قمری که پرسید هو الرحمن علی العرش استوی است یعنی قدم
کریم بر عرش عظیم است و قمری میخواند که بار خدایا از رحمت خود
نا امید گردان دشمنان محمد صلی الله علیه و اله و سلم و آل محمد ع را هر گاه این اسوله منحل

گردید رشته کفر بریده و بدایره اسلام رسید حاصل معنی توئی برگزیده عنایت رب العالمین

و با عرش رسیده و حاجت سید المرسلین توئی باعث ظهور جبروت و وارث

حضور رتبه ملکوت بهمین که عمان لب ان عرب فتوت تا دهان وحی توامان عجم نبوت

رسیده بنقود لؤلؤهای معانی و جواهرهای مبانی ملبب گردید جبینی که عتبه علیه الجناب

بود خود را السعادت دارین کامیاب نمود زمینی که افتاب عنایت ان ولایت

ماب بروی تافت خرمن خرمن ثمرات جاودانی و ترقیات روحانی بار در دل تمنا منزل ابادت

قوله رحمت الله علیه

ای باستحقاق بعد از مصطفی غیر از تو کس

نانهاده پای تمکین بر مکان مصطفی ::

استحقاق بکسر همزه و تاء مثناه فوقانیه طلب حق نمودن تمکین بکسر کاف تازی

پای برجائی کردن مکان بفتح میم جای بودن بدانکه در مناقب خوارزمی از ابو لیلی

روایت کرده شده است که جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود بعد از من فتنه خواهد بود و چون ان فتنه بر پا شود بر شما باد   علی ابن ابیطالب

علیه السلام که او جدا کننده   از ابوب انصاری رضی الله عنه روایت

کرده شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعمار رضی الله عنه

گفت اگر به بینی که علی علیه السلام بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو

و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمی برد و از کتاب

موقف ابراهیم

معرفت ابراهیم ابن سعید منفقی از جابر انصاری رضی الله عنه مرویست که چون حضرة امیر علیه السلام
فتح خیبر نمود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر نه آن بودی که گروهی مردم
خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شأن عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در
باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک پای ترا بر دارند و در دیده رمد دیده
خود اندازند و بقیه آب شستن دست ترا برگیرند و بطلب شفا ببرند تو از منی
و من از توام تو وارث منی و من وارث توام تو قتال خواهی کرد بر سنت من
و تو در آخر نزدیکترین مردم خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی
بود و اول کسی که داخل میشود از امت من در بهشت توئی و دوستان تو بر منابر
نور خواهند بود هر که با تو در جنگ است با من در جنگ است و هر که با تو صلح
دارد با من صلح دارد و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار من است و پنهان
سینه تو پنهان سینه منست و فرزندان تو فرزندان من و تو وعدهای مرا بعمل
خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست
و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط است چنانچه مخلوط است با گوشت و خون
من و هیچ حوض کوثر بر من وارد نشود دشمن تو و غایب نگردد از حوض کوثر
دوست تو و گفت حقتعالی در شب معراج که توئی حبیب و رسول من و برادر تو
خلیفه من و مقرب درگاه من است چون امیر علیه السلام این مدایح شنود
سجده تحمید ادا نمود و نیز فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انت منی